

بشکل میت و نه اولی کتاب اصولی پس شکل چهارم سادسان
 کتاب نسبت که با کس چون نسبت م باشد با ل و شکل
 شانزدهم خامه ان کتاب چون ابدال این نسبت کنیم نسبت
 م با م و چون نسبت کس باشد با ل و مثل این بیان در مثلث
 و ز ک ل نسبت و ر باره اعنی م و چون نسبت و ل باشد با ل
 و بعکس نسبت نسبت م و با و چون نسبت ل باشد با و
 و این صورت م و ا و منتظر است پس شکل میت و دوم
 خامه اصول نسبت که با و چون نسبت کس باشد با ل
 و اگر منقوس ظل معکوس باشد کویم که در دو مثلث ح ط ل و ا
 دوزاویج ح ط ا و ل متساویند بسبب توازی ح و ل و دوزاویج
 ح ط ا و ل قایم اند پس با سبب انت شکل سی و دوم اولی اصول
 دوزاویج ح ط ل و ل هم متساویند و بحکم شکل چهارم از سادسان
 ان کتاب نسبت ط ح م ل چون نسبت ح باشد با ل و
 مثل این بیان در دو مثلث س ع م ل ک نسبت س ع با ل
 چون نسبت س م باشد اعنی ح با ک و بعکس نسبت نسبت
 ل با س ع چون نسبت ک ل است با ح و این صورت
 م و ا و منتظر است نسبت و سیوم خامه اصول
 ح ط با س ع چون ک با ل و چون تفاوت
 میان دو ظل مستوی ک و ل و همچنین میان دو ظل معکوس ط و ح



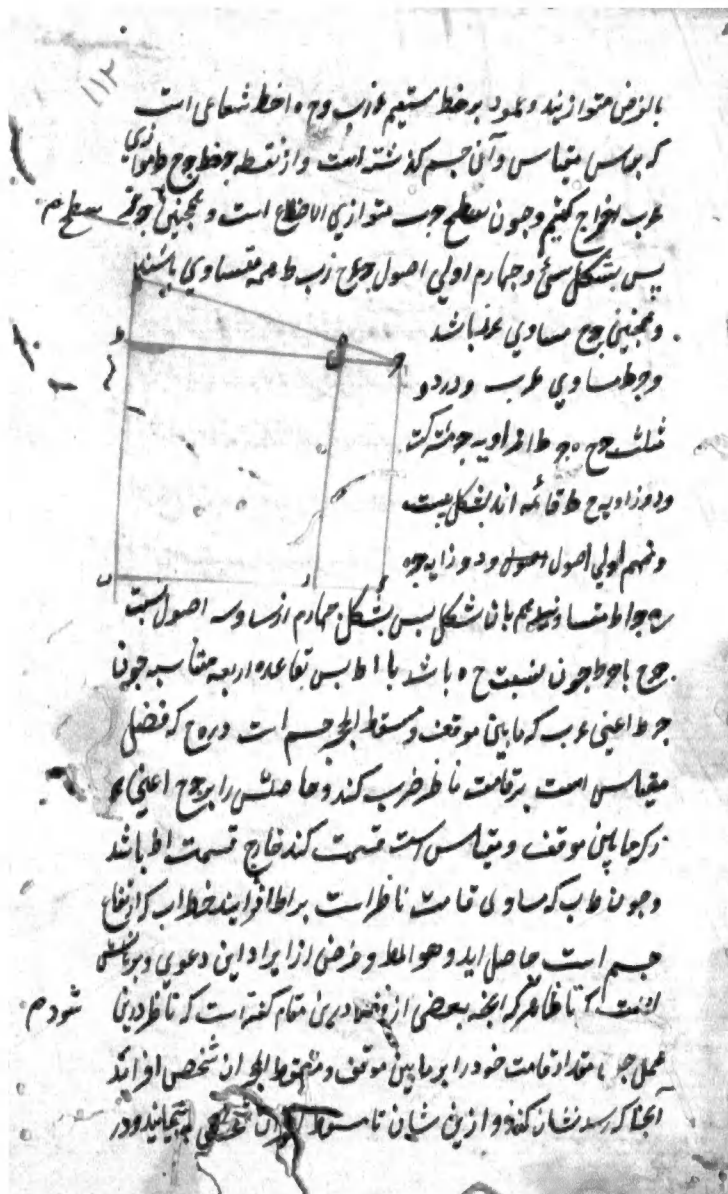
پنج سبک قسم است از اقسام مقیاس ظل اسطلاب پس
 تفاوت میان ک ۷ و ۷ که آن مقدار ۷ است
 هم سبک قسم باشد از اقسام ۷ که منتظم بود بر نسبت اقسام
 مقیاس ظل اسطلاب و چون مقدار ۷ را در عدد اقسام
 مقیاس ظل اسطلاب که همان عدد اقسام ۷ ضرب کند
 مقدار ۷ حاصل آید و ۷ مساوی ۷ است ما پس
 المواقفین و همچنین صد ۷ مساوی ۷ است چه هر دو سطح

دل و ب متوازی الاضلاع اند پس چون مابین الموقنین را در میان
 ظل اسطلاب ضرب کنند خواه ظل مستوی باشد خواه ظل معکوس و مقدار
 قامت بر حاصل ضرب افزایند باطلای جسم موقوف حاصل آید و بهر خط
 و اگر درین شکل و سطح ارض فرض کنند اے ارتفاع جسم بود
 و نقطه دیگر هم است در سطح الارض بود درین صورت اقتیاج
 بان بنود که مقدار ارتفاع است بر حاصل ضرب افزایند و این ظاهر است
 و مخفی نماید که اشخاص که بمسقط الجوا ایشان توان رسید هم
 این نوع ارتفاع ایشان معتد آن کرد و دیگر در موقوف اول
 ارتفاع جبل و برج اگر با شیب بهتر بود بر سطح نزدیک
 هرگاه که شیب شطیحه بر ارتفاع جبل و برج نهند و مقیاس سطح
 مشتم بر شیب و نیم بنود دیگر طرف عصاده بر خطی از خطوط
 افتد چنانکه در باب عاشر مذکور شد و این هنگام یک قسم
 از اقسام ظل زیادت و کم کردن اسان بود و اگر شطیحه بر
 ارتفاع دیگر نهند طرف عصاده بر هیچ خط از خطوط ظل نیفتد
 بر سبیل تحقیق و زیادت و کم کردن یک قسم بر سبیل تحقیق
 میسر نشود و اگر بر خطی افتد از خطوط ظل اقسام از خطوط
 بر سبیل معلوم باشد و استوار جدول ظل معلوم
 شود و بر چون در موقوف سطح شطیحه بر ارتفاع جبل و برج
 باشد حکمت موقوفت مابین موقوف در موقوف اول آن شخص

احتیاج بفریب نبود چنانکه بناید لیکن گاه باشد که چون شطیه
 بر ارتفاع جبل و پنج نهند بر سران شخص مطلقا در نظر نیاید
 پس با افزوده شطیه بر ارتفاع دیگر باید نهادن مثلش
 در مقابل کوهی ایستادیم بر زمین هموار که موازی افق بود و تقریبا
 بموضع که ارتفاع جبل و پنج بود یعنی موضعی که چون شطیه
 بر ارتفاع جبل و پنج نهادیم رأس کوه در آن موضع در
 نظر آمد از ثقبین ارتفاع و بر ظهر اسطیلاب ظل اقدام
 داریم یعنی ظل مستوی که مقیاس او منقسم بهفت بود
 یک قدم زیاده است کردیم یعنی طرف عضاده را
 بمقدار یک قسم بجانب خط افقی حرکت دادیم و چنان
 از کوه دور تر شدیم که ارتفاع سر او راست
 شد با این ظل و ظل مستوی است و هر چند ارتفاع
 کمتر بود ظل اطول بود پس میان این موقف و
 موقف اول بهیمو دیم بنجاه و پنج گز آمدیم و
 که عدد مقیاس اقسام است و هر
 کردیم سیصد و هشتاد و پنج
 گز شد و این مقیاس را بالای
 کوه بود بر نقشه
 که بعضی

بصر در سطح ارض بود و اگر ناظر بر یا اساده باشد مقدار ارتفاع
ناظر برین حاصل ضرب باید افزوده تا بالای کوه حاصل شود و اگر
خواهیم تا بدانیم که از موقف اول تا قاعده کوه یعنی مستطال الجراح کوه
مقدار است آنچه مابین دو موقف یافتیم در ظل ارتفاع اول یعنی در سه
انعام ظل مستوی که با زاویه ارتفاع اول بود ضرب کنیم افزوده حاصل آید اینها
موقف اول و مستطال الجراح کوه بود زیرا که نسبت مابین الموقنین با بعد
موقف اول مستطال الجراح کوه چون نسبت یک قسم است از انعام ظل مستوی
اصطلاح با ظل مستوی ارتفاع اول هر یک موقف از مستطال الجراح غیر
ظل مستوی ارتفاع کوه است بعینه یا بعد از تقاطع مقدار ارتفاع از ان
ارتفاع پس چون مابین الموقنین را در ان ظل ضرب کند مابین دو موقف
اول و مستطال الجراح کوه حاصل آید و ازین تغییر ظاهر میشود که چون مابین
الموقنین را در ظل مستوی ارتفاع دوم ضرب کند بعد موقف دوم
از مستطال الجراح کوه حاصل آید و اگر ظل معکوس باشد مابین الموقنین را
در ظل معکوس تمام یکی از ان دو ارتفاع ضرب باید کرد تا بعد موقف
اول یا دوم از مستطال الجراح کوه معلوم شود چه ظل مستوی یا معکوس
مساوی ظل معکوس تمام ان قوس است و آنچه بعضی گفته اند که
نمونه ارتفاع کوه را با مریخ مابین دو موقف منروض و مستطال الجراح جمع باید
کرد و بعد حاصل بکرفت تا بعد از شعاع کوه حاصل بود براس کوه
از موقف منروض حاصل آید بر تقدیر

ارض بود و اگر ناظر یا ایستاده باشد مقدار قنات از ارتفاع کوه نهان
 باید کرد و مربع باقی را با مربع مابین موقف موقوف و مستطیل المربع باید
 کرد و جذر حاصل بکثرت تا مقدار شعاع موقوف معلوم شود و برهان
 این از شکل عروس طلب باید کرد چنانکه پیشتر ذکر کردیم و درین
 صورت که در موقف اول ارتفاع چهل و پنج باشد از موقف اول تا قاعده
 کوه یعنی مستطیل المربع کوه اگر بعد در سطح ارض بود و الا مقدار قنات
 از بالای کوه نهان باید کرد تا مساوی مابین موقف اول و قاعده کوه
 شود و بیان این از اینجمله در قاعده اولی ازین باب مذکور شد ظاهر
 شود و اگر در موقف دوم ارتفاع چهل و پنج بود از موقف دوم تا قاعده
 مقدار المربع بالای کوه بود یعنی یا بعد از نهان مقدار قنات از بالای
 کوه و اگر اوسط باشد طبق احتلام ارتفاع جسمی که مستطیل المربع
 جسم توان رسید است که قیاسی اصغر از ارتفاع آن جسم و اعظم از
 قنات ناظر در مابین محل ناظر و آن جسم عمود بر سطح زمین نصب کنند
 و در عقب آن قیاسی بس و پیش می روند تا سران جسم و قیاسی دیگر خط
 شعاعی مرتبی شود و پس از موقف ناظر تا مستطیل المربع از جسم پیچوده در
 فضل قنات قیاسی بر قنات ناظر ضرب کنند و حاصل ضرب را بر
 مابین موقف و قاعده قنات که کند و مقدار قنات
 قیمت آن را در تنه آن جسم حاصل یابد بر مانتی فرض کنیم که اگر
 قیاسی مذکور و جوی قنات ناظر و



اقسام میانس ضرب کنند و حاصل ضرب برابر این میانین آن شان و مانند
 میانس بود قسمت کنند خارج قسمت مساوی ارتفاع آن شخص بود که می
 درست آید که مابین موقف و قاعده میانس مساوی فضل میانس باشد بر تاق
 ملاحظه درین صورت خط شعاعی را که بر کس میانس و راس آن شخص
 کنند از خارج کنند بآن نشان حد کو رسد و بر آن بر مثل وجهی که ذکر
 کردیم با تمام رسد و در غیر این صورت مطلقا راست نیاید و در این صورت
 از نشان مذکور تا قاعده آن شخص مساوی ارتفاع آن شخص صلیبی
 ارتفاع این بود و احتیاج به ضرب و قسمت نباشد و این همه بر این باب
 و من مستقیم بعد از مطالعه مباحث این باب بآنکه تا ملی ظاهر شود
 و اگر این بر زمین هموار نهد و پیش و پس می و مانند تمام جسم ملاحظه ارتفاع
 در اینجه عرض شود پس مقدار قامت خود را در اینجه مابین اینجه و مستوی
 از جسم بود ضرب کنند و حاصل ضرب را مابین اینجه و موقف قسمت کنند
 حاصل قسمت ارتفاع آن جسم بود و این مدعی بعینه یا برعکس در کمال
 بیستم کتاب مینا فلقیدس مذکور است و نقلش موجب اعطای است و اگر
 خواهم که بپایان دهم که بدان گذر شواله کرد معلوم کنیم اصطلاح بگیریم
 و بر یک مسوی رود یا بیستم و منطبق ارتفاع مسکد اینم تا چون همه در مسوی
 نظر کنیم دیگر مسوی آن رود به بیستم شرطی که خط شعاعی در راس آن باشد
 نماید بر طرف مقابل از او و پس همین ن که با بیستم بی آنکه تغییر در وضع
 تفاوت آن دو خط و تفاوت و در حد از بعد اصطلاح از منطبق از من

نیز واقع شود و خواه ناخواه از آن موضع انتقال کند یا نکند بر کردیم دو
 صحرای هموار چشم بر آن سوراخ نهیم و به بینیم تا نظر بر کدام موضع می افتد
 آنجا که اقتدر از موضع قدم تا آنجا که پیاپییم جدا نکند باشد مقدار بهشتی
 رود بود بر نفس فرض کنیم که آب قات ناظر است و طوبی عرضی رود
 و بچنان مقدار که از زمین در نظر آمده است و آن خط شعاعی که بر
 رود رفته و آن خط شعاعی که بر صحرای افتاده پس در دو مثلث آب را
 و زوایای آب و آب و متساویند و منوطی است که قاصد ناظر
 در مرد و صورت بر یک فرض است و تخمین دور از دید بر آب و بر
 متساویند به مفاده

و اوسط لای در مرد و
 صورت هم بر یک فرض اند و منوطی است که قاصد ناظر
 و چشم از اولی و مطلع بر آب و متساوی باشند و هوالماد و ازین
 تقدیر ظاهر شود اگر ناظر از موضع خود به موضع دیگر انتقال کند
 در مقصود تفاوتی حاصل نیاید و الله اعلم در موقوفه حق جاه
 طریق عام در معرفت است که چوئی بر سر جاه اندازند چنانکه بمنزله قطر
 ندید و جاه بود بر و اوسط ان خوب علامتی کند و جسم ثقیلی که از قعر جاه دور شود
 از آن علامت بیند از ند تا بلی شود و بهر جاه رسد و اوسط لای بگیرند
 و بر پیاپی استاده عضاده میکردانند تا خط شعاعی از تقیض بگذرد و قطر
 موجب شود و ان جسم از صحرای صحرای شود و بر آب و بر



مستقیم باشد و در این
 حالت از حاصل ضرب
 عطف جاه یعنی فاصله از موضع
 برین عدد بر سر قطر
 نذر جاه است

در این حالت
 مستقیم باشد
 و در این حالت
 مستقیم باشد

که ما بین آن علامت و تقاطع شعاعی با جوب باشد به پیمایند و در مقدار
خود ضرب کنند و حاصل ضرب را

بر ما بین موضع قدم خود

و تقاطع خط شعاعی با جوب

قسمت کنند خارج قسمت

الحق جاه باشد و بجفت

بر فرضی و موی فاصله

کنیم که ابر چرخه است

و آن آن جوب مذکور و نقطه آن علامت مذکور و خطه خطی که از جسم

ثقیل بران حرکت کرده و نقطه محل سقوط از جسم و طح قامت ناظر و در

بخط شعاعی و اعراض کنیم تا جایی میگوئیم که خط عمود دست بر سطح

قعر حلاه که موازی افق است بالفرض زیرا که اشتغال مایلند بالطلع بکر

عالم بر سمت خطی که عمود بود بر سطح افق و او موازی قعر حلاه است

بالفرض بسی را و بدین قایمه باشد با کستبان شکل بیت و نهم اولی

اصول و همچنین زاویه خطی قایمه است بالفرض و دو زاویه و خط و در مشایند

شکل با نزد هم آن مثال بسی و در مثل طح و در زشت طح با ده

چون نسبت طح باشد

م از سادس اصوا

ار بر اعداد و نهم حله را که این علامت مذکور و در

شعاعی با جوب است و در طح که است ناظر است ضرب کنند و حاصل را

۱۱
مستطاب

و حاصل را بر سطح که مابین سطح قدم و قاطع خط شعاعی با جیب است
گفته باشد که عمق جاه است و وجه المثلث مذکور در صورت عمل کردن
بوصفیه افغانی مراد از صیفیه افغانی یعنی فرض از وضع صیفیه افغانی در
سطح باشد که سطح قاطع و دیگر احوال که در ابواب سابقه مذکور شده
است و اوقات شب و روز در بیشتر عرضی که آنها را در سطح لاب صیفیه
جداد بنا شده معلوم کنند اذان صیفیه با استقامت در جهت جبهه از وضع
صیفیه لاب و سطح لاب کران شود و در هر صیفیه غیر از صیفیه افغانی و باقی
از عرض مرتسم نشود و در صیفیه افغانی ای که در سه مدار مثبت گشت بطریق
صناع دیگر خواه سطح لاب جنوبی باشد و خواه شمالی و صیفیه شرقی
از افق هر صیفیه بآن طریق که بر هر صیفیه سی و دو افق شرقی رسم کنند
بر هر ربعی هشت افق بجهت اید چهار چهار درجه عرض پس در آن صیفیه
مختص و چهار افق در رسوم شود و عرض معیون محاسبات
تقریباً و گاه بود که اتفاق این عرض را تمام بر یک صیفیه رسم کنند هر
نشی قوسی چند چنانکه در باب اول مذکور شد و گاه بود که بر افق بعضی
از عرضی مشهور اکتفا نمایند و خط مشرق و مغرب و خط وسط النهار
بزرگ رسم کنند پس هر انقی که خواستند فرض باید کرد یعنی به بیند تا رقم عرض
انتخاب عرضی بر کدام قوس معلوم است این قوس افق منوطی بود
و خطی بنشیند بآن قوس خط وسط النهار بود بدست آورد چنانکه
در باب اول مذکور شد پس خط وسط النهار را که یاد کرده بود

بایدیم
 استخراج کرد اما موقت تعدیل النهار بدان طریق است که در وجه افق
 با خطی که یک بر افق شرقی باید نهاد و عرضی که در بس بر خط مشرق بود
 و آن خطی بود که از مرکز خارج شود و نقاط قطار آنرا که محل بمان افق
 گذرد و چند این عرضی از موضع نشان بگذرد از جانب اقرب تعدیل النهار
 بود و این عمل بعینه در باب پنجم مذکور است و اعاده آن سبب توقف
 در اعمال این باب است بر آن موقوف ساعات شب و روز و اجزاء
 ساعات در وجه افق را بر افق شرقی باید نهاد و عرضی که در بس بود
 در خط النهار و عرضی که در انجمن میان عرض و نشان بود از جانب
 اقرب نصف قوس النهار بود و چون از ازا عرض بگذشت و نقصان کند
 نصف قوس الیل حاصل آید و اگر خط او چند تعدیل النهار را بر خود که نصف قوس
 النهار است و اگر آید اگر میل انشای شمالی بود یا بجا کند اگر جنوبی بود
 در افق شمالی و در افق جنوبی عکس این کند تا نصف قوس النهار حاصل
 آید و چون تعدیل النهار را از نو دم کند اگر میل در جهت عرض بلد بود و در این
 اعمال چون شنبه که یک بجای جزو انشای است و در انجا از نو بعد از تعدیل
 النهار بجای میل نصف قوس النهار یا قوس الیل که در جایی حاصل آید یا قوس
 انشای و بعد از آن در انجا از نو عرضی که معلوم کند تفاوت نکند و از
 صنف افق بجای میل انشای و بعد از آن که بیشتر از میل کل باشد
 توانا که در درجات میل بخط و خط النهار مستقیم باشد در عرض
 انشای که در افق شرقی باشد و در نشان آن کند و از نشان آن نشان آن

نشان دوم بر توالی اجزاء بجز شمس النهار انساب حاصل اید و اگر
بر خلاف توالی بشمس ندرتوس اللیل او حاصل اید پس نصف النهار بر
پانزده قسمت باید کرد تا ساعات مستویانیم و زیور دن اید و اگر تعدیل
النهار را بر پانزده قسمت کند بجز حاصل اید بر شش ساعات افزاید اگر
میل انساب در جهت عرض بلد بود و الا ازان بکند ساعات نیم روز
حاصل اید و اگر از فرودن و کاستن عکس کند ساعات نیم شب حاصل اید
از اقصای باید کرد تا ساعات روز معلوم شود و اگر نصف النهار را
بر هفت و نیم قسمت کند غایب قسمت ساعات تمام شود و باشد و سگ
روز را از هفت و چهار نقصان باید کرد تا ساعات شب معلوم شود
و اگر ساعات نصف النهار را از دو اذو نقصان ساعات نیم شب یا نیم
ماند از اقصای ساعات تمام شب باشد و همچنین نصف النهار
النهار را بر شش قسمت باید کرد تا اجزاء ساعات معوجه روز معلوم
و اگر تعدیل النهار را بر شش قسمت کند و غایب قسمت را بر پانزده
افزاید اگر میل انساب در جهت عرض بلد بود و الا ازان بکند اجزاء
ساعات معوجه روز حاصل اید و اگر از فرودن و کاستن عکس کند اجزاء
ساعات شب حاصل اید و اجزاء ساعات معوجه روز از سی نقصان باید
کرد تا اجزاء ساعات معوجه شب معلوم شود و تعدیل اجزاء ساعات النهار و ایل
که کبیم بشل این باشد و اگر ساعات مستویانیم را در دو
قسمت کند اجزاء ساعات معوجه در هر قسم

معبود روز برده و نیم قسمت کند ساعات مستوی نصف النهار حاصل اید و بر
 جمیع این اعمال از مباحث ابو ابراهیم شریف استنباط توان کرد و معرفت طالع
 و از ساعات روز و شب که از شبیه یا افلاک یا غیر از آن معلوم کرده باشند اگر طالع
 ساعات مستوی بود و بنا کرد بر باب پنجم کفیم در باب نوزده ضرب باید کرد و هر
 چهار دقیقه را یکی بر مبلغ افزود تا دایره مکرر حاصل اید و اگر معلوم ساعات
 کسب باشد و بود زود از این ساعات روز ضرب باید کرد و اگر شب بود در
 اجزای ساعات روز و شب ضرب کند و حاصل بر شصت قسمت کند و از
 بر حاصل هر ساعت او را بنویسد تا دایره مکرر حاصل اید پس اگر ساعات
 که مقرر از روز بود درجه افتاب را بر این مری باید نهاد و مری نشان
 کرد و بعد وایر بر دایره درجات حرکت بگردانند چون مری این را بر خطگاه باید
 کرد تا کدام درجه بر افق شرقی انقضا یافت آن درجه طالع بود و اگر از شب بود
 نیز درجه افتاب را بر افق شرقی باید نهاد و بعد وایر مری را بولابد کرد و آن
 طالع معلوم شود و اگر معلوم ساعات باقی باشد درجه افتاب را بود
 روز نیز او را بر افق شرقی باید نهاد و بعد وایر مری را بر خلاف توالی حرکت
 داد تا درجه طالع بر افق شرقی افتد و اگر طالع معلوم بود و مری افتد که از آن
 وایر مری معلوم کند در روز و آخر و افتاب را در شب نیز او را بر افق شرقی نهاد
 و مری نشان کند پس درجه طالع بر افق شرقی نهاد و مری نشان کند و این
 باشد اول نشان دوم بر توالی بشمارید و هر که گذشت باشد از روز و بیان این
 اعمال در باب پنجم مکرر شده است و ساعات از این طالع چون از افتاب

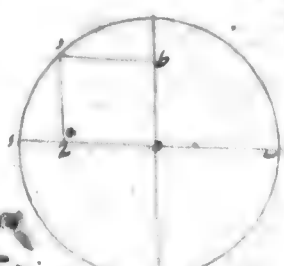
و اگر ساعات معلوم بود
 بود از این در این ساعات

بر استاره اذطلع گرفته باشد و صبح افغانی بطریق کرد و باب پنجم مذکور
از ابا ابیروسان که نتوان ساخت باین موقوف بر مقتضای است این جهت
این علم بر اینها دیگر و جوی باید کرد و از آن طریقها یکی انست که اگر علم
موجب عجیب باشد یعنی بر ظاهر علم لابریب در جات تنش کوه باشد
و معنی عجیب ستوری و عجیب معکوس در صدر کتاب مذکور شده است
و انجان بود که یک نیم از طرف محرفی عضاده که در کفها بلریم از این اعتد
چون نظیر بر علم علامه نهند بصفت جزو شصت کند و آنکه هر یک از اینها
است بر نماند اشغال قطرا و بکری چنانکه از شمس بهوش برستاده و در مقام
افکار تحقیق ممکن نیست لیکن آنچه قعیم بتوزیب از حساب بیرون آورده
اند مبحث دقیقه و سنی و چهار ثانیه و هفده ثالثه با جزاشی که قطر
شصت دقیقه گیرند و حسابی که افضل الهند سین مونا فیاث الدین
جمشید الکاشی در رساله عجیبه یاد فرموده است مبحث دقیقه و سنی
و ثانیه و چهار ثالثه است بهمه مذکوره و چون محط دایره را
سبعده و شصت جزو گیرند قطرها را اجزاء صد و چهارده جزو کسری
بود لیکن بجهت سهوی حسابی قطرها صد و بیست جزو گیرند جمعا علی
حد نیست که کسور شصه سوی تسع و سبع از ده صیغی چون آید
و جنون و اتاوار این نسبت بانا از قواعد حساب استخراج کند و چون
خطی عضاده بر خط نصفی قطرها را به دو شصتی سطرلاب است بجهت
انرا بصفت جزو و شصت کند و جدا از جدا کند و در هر یک

مقدم سازد بطریقه ارقام اجزای ارتفاع و خطهای مستقیم از اجزای ارتفاع
 این ۲. خطی علاقه کند چنانکه موازی خط مشرق و جنوب باشد و بدان طریق باشد
 که عمودی از طرف خط افقی بر آن خط استخراج کند و نصف خط علاقه را بهشت
 قسم کند و از عمود مذکور مثل خط علاقه فصل کند و بهشت جزء قسمت
 کند از اجزاء خط علاقه و مستقیم بنظر آن جنود و از عمود بگذرد و بهشت
 که در ربع موثر باشد در خارج ربع جز موثر و این خطوط لای الزمونی
 خط مختص قاصد و جنوب باشد پس هر قوس که جیب استوی آن معلوم باشد
 خواه قوس ارتفاع باشد یا فی الزا از ربع ارتفاع فرض کند و اگر قوس
 مروض از ربع پیشتر باشد و از ربع کمتر تفاضل میان آن قوسها و نصف
 دور دیگرند و اگر از ربع پیشتر تفاضل میان آن و تمام دور دیگرند و این
 تفاضل را قوس ارتفاع فرض کند جیب آن قوس اجزای بود که از اعضاده
 در محاسبه آن قوس افتد یعنی اجزایی که از اعضاده در مابین خط افقی و خط
 مستقیم افتد نهایت قوس مروض که در دو جیب ربع دایره قوس دایره
 نصف قطر بود و نصف دور و در تمام راجع بنزد و اگر جیب معلوم بود
 اعضاده را چون روطه علاقه دهند و مستقیم که از نهایت از جیب معلوم
 خارج میشود بنکند تا بر کدام جزو افتد از اجزاء ربع از ابتدا از اجزاء
 ارتفاع تا آن جزو قوس آن جیب باشد و اگر جیب معلوم است و قوس
 که از اهم خوانند اگر آن قوس کمتر از ربع باشد جیب مستوی تمام آن قوس
 دیگرند و از بهشت محاسبه کنند و اگر پیشتر از ربع بود و کمتر از نصف دور

این خطی که در بالا
 نوشته شده است
 برای تعیین ارتفاع
 است و در این
 صورت که قوس
 ارتفاع از ربع
 پیشتر باشد و از
 ربع کمتر تفاضل
 میان آن قوسها و
 نصف دور دیگرند
 و اگر از ربع
 پیشتر تفاضل میان
 آن و تمام دور
 دیگرند و این
 تفاضل را قوس
 ارتفاع فرض کند

۱۱۷
 دو رجب مستوی نقصش بر ربع بگیرند در شصت زیاده کند حاصل سهم
 قوس باشد و اگر از دو رجب کمتر بود از آن دو در نقصان کند و سهم
 بطریق مذکور بگیرند سهم قوس معلوم باشد و سهم دو رجب در ربع دو رجب
 و اگر سهم معلوم بود تفاضل میان آن و شصت بگیرند و آن تفاضل را رجب
 مستوی از کاشته قوس حاصل کند و از آن دو در نقصان کند اگر سهم از
 شصت کمتر بود و الا بر خود افزاید قوس آن سهم حاصل آید و بجهت بیان
 این احوال فرض کنیم که دایره اب جره دایره شصت قطر باشد و دایره
 خط علامه و ب و ط را منتهی در خط مستقیم که از مرکز آن است و خط علامه
 موازی با او و از نقطه م شروع در ربع برده افواج کنیم آن رجب قوس را بود پس
 چون از اجزاء اربعه از نقطه م تا نقطه ط
 بشمرند حاصل رجب قوس باشد



چرخ طساوی است که در هر یک از
 و چهارم او ای جزو ایای طریقه محله خوانند
 اند و ظاهر است که رجب قوس
 قوس از نیز نیست و همچنین رجب قوس ب و در ربع و تفاضل میان
 نصف دو رجب قوس ب و از آن ربع کمتر است بقدر قوس و در رجب
 و همچنین تفاضل میان دو رجب قوس ب و از آن ربع کمتر است بقدر قوس
 قوس را بطریق مذکور حاصل کند رجب این قوسها حاصل آید
 نقطه و بجهت معرفت سهم هر یک که از سهم قوس است و چون

اگر از رنج که او است نهان کند و جیب مستوی را باقی راکه ط
 است از شفت که او است نهان کند او حاصل اید و چون ط
 را که جیب را است یعنی جیب فعلی در رنج جبهه جاف از اندک شفت
 است جوط که سهم جوط است حاصل گیرد و ظاهر است که اوط سهم قوس
 جوط نیز هست و جوط سهم قوس و روت حاصل میان قوس جوط و جوط و روت
 تمام قوس از است پس چون سهم قوس از روت بقی مذکور حاصل کند معنی
 قوس مسموم باشد و چنانکه این بیان چون سهم قوس جوط حاصل کند همان
 سهم قوس را برآورد و هوای او با بیان موقوف قوس جیب قوس
 سهم بعد از معلقه افق مذکور شد بر طایع سلیمه غشی نباشد و در بعضی
 اسطرلابها معلقه ط جیب سوازی معلقه افق کشیده باشند و طو فرضا د که در سابل
 رنج ارتفاع بر خط افقی منطبق بود شفت شفت که باشند پس چون جیب
 قوس طرا فضا معلوم کند از ابتدا و اجزای ارتفاع بمثل تمام آن قوس بشمارند
 از آنجا که رسد فلا مستقیم که با جزیای فرضا و رود بقیه تا بر کدام جزو افتاده
 از هر کوی تا بدین جزو بشمارند جیب قوس موقوف بود و اگر جیب معلوم بود از
 مرکز ابتدا کرده بمثل جیب معلوم بشمارند و آنجا که رسد فعلی مستقیم که از آن با جزیای
 ارتفاع رود بگرند تا بر کدام جزو افتاده است از ابتدا و اجزای ارتفاع بدان
 جزو بشمارند و از نو نهان کند باقی قوس آن جیب بود و در فرضا بعضی
 موقوف معلقه ط جیب و قوس موقوف مرسوم بود و آنجا بود که یک شفت طرف فرضا
 قوس را بر قوس مسموم کشیده اند از مرکز که از بعضی مسموم میگویند و یک شفت

چون فرض دیگر از نصف قسمت او یکنه ابتدا از مرکز و از آن فرض جیب که در
چون نصف توس را بر خط علامه کنند ابتدا از مرکز ابتدا از توس عرض
چشم انداز را بر خط علامه بر خط علامه کنند جیب را بر خط علامه
کنند و بر بیضی تا کدام جزو بران علامت افتد از مرکز تا اینجا بشمارند جیب
ان توس بود و اگر جیب معلوم بود اول فرض جیب را بر خط علامه کنند
و مثل طریق مذکور توس ان جیب از فرض توس معلوم کرده و بعضی
از ارتفاع جیب در حالت را بر خط علامه کنند در ربع مقابل ربع ارتفاع علامه
ان از خط افقی بود پس چون جیب توس خوانند که معلوم کنند یک شطیحه
مقداران توس باشند از برای ارتفاع تا دیگر شطیحه بر خط جیب ان توس
افتد و اگر جیب معلوم باشد یک شطیحه بر خط جیب معلوم کنند تا دیگر شطیحه بر توس
ان جیب افتد از اجزای ارتفاع و مشهور در رسم جیب انست که در متن
مذکور است و چون قطر را بر چنین بود یعنی خطوط جیب موازی خط افقی
شطیحه ارتفاع را بر غایت ارتفاع افتاب یا اگر کعب باید نهاد و معرفت غایت
ارتفاع بان نوع است که خط نقطه ارتفاع یکیزند تا بنایت کعب یا انچه
افتاب یا کعب که از صغیر افاق معلوم کنند اگر میسر کرد و یا از صغیر
دیگر پس اگر ان میل با ان بعد در خلاف جهت عرض بلد بود از ان تمام
عرض بلد بکسر ان کذا و الا بران افزایند که از نو بدست می شود تمام ان
نصف دوم یکیزند غایت ارتفاع حاصل اگر افتاب یا کعب است
المیل بود غایت ارتفاع تمام بلد بود و انچه که در ان تمام است

باید نهاد

نقطه

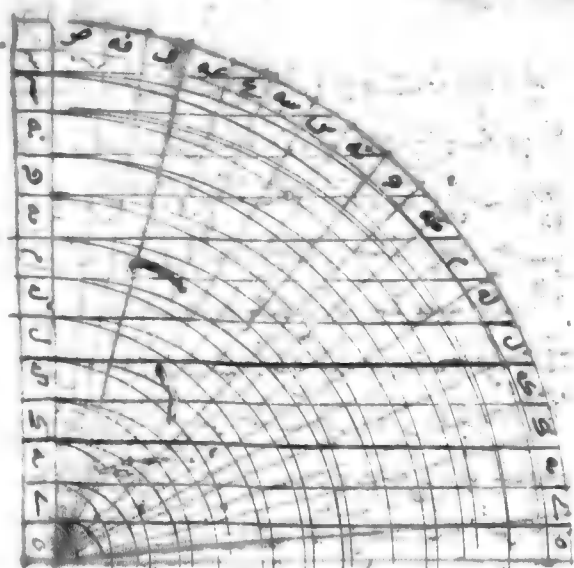
م

ایم

چند درجه است و اگر ارتفاع وقت غایت ارتفاع باشد ارتفاع بدین حال باشد
چند ساعات معجم در آن وقت شمس باشد و لغزش سوس النهار در آن وقت
و خطی که از آن درجه که نهایت در جاز ارتفاع و قسمت می رود و خطی
بر کدام جزو افتد از مضاده و این بر تقدیر است که خط طریقت با یکی
خط مشرق و مغرب باشد یا با یکی ملک در آن و این محقق در این با یکی
فرموده است همه برین تقدیر است پس علامتی بر آن جزو باید کرد و خط
ارتفاع بر خط طریقت باید نهاد و نگاه باید کرد تا خطی که از آن علامت نگذرد
و درین موقع هر کدام درجه افتد از قوس ارتفاع از ابتدای جزی ارتفاع
انقضی هر تان درجه چند این باشد و این بود با جزائی که نصف قوس النهار که این بود
جزو گیرند از آن با نژده قسمتی باید کرد و اگر جزی باقی ماند در چهار ضلع باید
کرد و اگر غایت ارتفاع بود درجه باشد قوس ارتفاع و وقت طریقت را بمانده
قسمت باید کرد و این برای ساعات فضائی و قاریح آن بود میان طلوع
افتاب یا کوکب و وقت منقضی اگر ارتفاع بود باشد یا میان غروب
افتاب یا کوکب و وقت منقضی اگر ارتفاع بود باشد و جهت توضیح
این عمل فرض کنیم که ابرج ارتفاع است در سطح لایبر بر مرکز و این ارتفاع
خط طریقت و در جزی مشرق و جزی غایت ارتفاع و هر خطی که از نهایت
آن با جزئی مضاده رفته و در جیب او و جزی ارتفاع وقت و خطی
که از نهایت آن با جزئی مضاده رفته و در جیب او و به طرف
مضاده که غایت ارتفاع است و خطی که از تقاطع آن خطی که از ارتفاع

که از انواع وقت اجزای شصت کار داشته است پس یکوم که بعد از
شصت و سه طالع زایده شصت و شصت و از اوج طالع موی زایده
درها و همچنین زایده طالع مساوی را وید بره است شکل است
و نهم اولی اصول بود و خط بر روی متوازی باشد با عرض است
بهارم سه سال آن کتاب نسبت به جیب غایت ارتفاع با جیب غایت
وقت چون نسبت به باشد با ط و در باب دویسی است که است
جیب غایت ارتفاع با جیب ارتفاع چیزی چون نسبت به
فوس النهار است با جیب ترتیب وایر پس اگر کرم بهیچ کون
کینی ما انقضی شصت جزو که ندانیم بقدر ما غایتی که مساوی
ه است و جیب ترتیب وایر بود بان اجزا و برین مقدار نصف
فوس النهار بود باید گرفت چون فوس است جزو بود و چون
یعنی بعد از آن فوس ایس و چون طرف عضاد را حرکت دهند
در خط افقی شود بر فوس ط حرکت کند تا بر نقطه مطلق شود و
لا محاله مساوی ط بود و خط مستقیم که از نقطه خارج شود خط
مستقیم است پس عدد اجزای فوس ایس که باز آن است عدد اجزای
نصف فوس النهار است با بقای که از آن بود جزو که در جدول از فوس
النهار تا وقت طلوع یا غروب شش ساعت زمانی است وایر او
بازده اعنی سه ساعت و در نصف فوس النهار است با بقای که در جدول

باید کرد تا ساعات زمانی حاصل بدهد و علامت دست کرای
 محل تویجهی است پس چون برای ساعات چهار تا شب یا کوک معلوم
 کنند و در آن ساعات ضرب کنند حاصل ضرب و این را ماضی یا باقی بود و در
 که اینجا حاصل میشود و اینست با جزئی که محیط دایره مدارات باشد یا اگر
 سیصد و شصت جزو گیرند و در آن که در اول حاصل میشود دایره است
 یا جزئی که نصف قوس النهار بود جزو گیرند و اگر چه این دایره طالع معلوم
 کنند باقی که باقی را از قوس النهار بزنند و قسمت کنند تا ساعات مستوی معلوم
 شود و اگر ساعات معلوم بود و از آن خواهند که ارتفاع وقت
 معلوم کنند آن ساعات را در بزنند و هر کسب اگر کمتر از شش بود و لا
 از داده نقصان کنند و باقی را در بزنند و ضرب کنند و اینست باقی
 ارتفاع مقدار حاصل ضرب بشمارند تا بدانجا که رسد به چند تا خطی مستقیم
 که از آن جزو خارج شود بر کدام جزو از اجزای عضاده در وقتی که طرف
 عضاده بر خط علامت بود علامتی بر آن جزو کنند پس شصت بر کایت ارتفاع
 نهند و به چند تا خطی از آن علامت بگذرد بر کدام جزو واقعه از اجزای ارتفاع
 از ابتدا از اجزای ارتفاع تا آن جزو مقدار ارتفاع وقت بود و در
 جمیع بود شکل در پی بر باید کشید بدین صورت



و طریقی که از او بر قایم رسم کنند و نقطه را بر سطح زاویه را در آن ساخته بهر
 که خط باشد قوسی رسم کنند آنچه ازین قوس در مابین ضلعین آن زاویه
 واقع شود ربع دایره بود بقوه مانده اصول پس این ربع را بنده و قسم مساوی
 کنند و بهر پنج دوه و قوس سازند پس معلوم که نهایت او متصل بهایت ربع باشد البته اگر
 بیشتر قسم مساوی کنند از او بهر پنج دوه و قوس سازند و لذت قسم از او قسام ضلع
 متباعد خطی موازی ضلع غیر قسم با قسام ربع کنند پس مایل آن زاویه را در مرکز
 ساخته بجهت هر قسم از او قسام ضلع قوسی رسم کنند در مابین آن دو ضلع و علامت
 صحت آن عمل این بود که از خطوط متوازی خطی که از قسمت و یک از
 اجزای ضلع خارج شود بر قسمت و نیم افتد از اجزای ربع و آنجا از
 سی خارج شود بر قسمت و نیم

افند و آنچه از بنجا، و شش خارج شود بر شفت و نه افند و آنچه از
بنجا، و نه خارج شود بر شفت افند و باید که چون ربع چوب قوسی که از این
ربع حاصل شود از ربع نصف قطر استقاط کند باقی مساوی ربع
جیب تمام آن قوس باشد و این همه از استقراری جدول جیب
معلوم شود و باشد که این شکل را بر قطر اسطلاب کشیده، چند
بسن نگاه کنند تا غایت ارتفاع چند درجه است و خطی که از نهایت
آن نقطه در مرکز ربع شود طلب باید کرد و آن خط نیزه طرف غایت
است که در محمل اول بر غایت ارتفاع بود و خطی که از نهایت قوس
از ربع وقت بر استقامت باجزای شصت گذار شود طلب
کرد و موضع تقاطع هر دو خط با دست آورد و آن تقاطع نیزه
موضع شصت از عضاد، که در عمل اول علامتی بر آن کنند و نگاه
کرد تا دایره که بر آن تقاطع گذرد بر کدام جزو افتد از اجزای شصت
گذرد و این نیزه است که در عمل اول عضاده را حرکت دهند تا بر
خط علامت منطبق شود و خط مستقیم که از آن جزو بر دایره
گذرد جزو افتد از اجزای نمود گانه عدد دایره جزو را نگاه دارند
و آن نیزه را دایره است باجزای که نصف قوس است و اینها را نمود
جزو که در عمل اول و آن عدد را برابر نیزه قسمت باید کرد حاصل ساعات
زمانی بود ماضی یا باقی، یعنی که در عمل اول نیزه کور شده خط ظاهر است که
مال این عمل و حاصل عمل یکی است و مالش باقیم

۹۲۸

ارتفاع شرقی انساب سی و یک درجه و غایت ارتفاع بجا در هر سطح
خطی که از بجا به مرکز شود و خطی که از سی و یک به غایت شصت گانه شود
با دست آنوزیم و آن موضوع است که در هر ساعت سیاه بران کرده بم بادار
که بروی گذر که هم جزو افتد از اجزای نهفت کان بهر ای امتد
بس طلب کردیم تا خط مستقیم که از جهل بیرون آید بر که هم جزو افتد
از ربع بهر و یک و نیم آید و این دایره است با جزای که نصف قوس النهار
نود جزو یک و یک و نیم را برانزد و قسم که در دو بیرون آید
و بماند یا زده و نیم از چهار ضرب کردیم بهشت تحویل و قاطع و بجا
انست که یا زده و نیم را در شصت ضرب کنیم و حاصل را برانزد و شصت
کنده و چون بانزده ربع نهفت است تفاوتی نبود میان آنکه یا زده از چهار
ضرب کنده با آنکه در شصت ضرب کنده و حاصل ضرب برانزده قسم کنده
چهار و شش که کنیم که در این وقت دو ساعت و چهار شش دقیقه
از ساعات زمانی که کنده از روز بس از اجزای ساعات درین
ساعات زمانی و قاطع از ضرب کنیم و درین شالی اجزای ساعات چهارده
زیر که میل افتاد بر جنوبی است و تبدیل النهار شش درجه جنوبی منسوب
بیاید بس نصف قوس النهار شش و چهار درجه باشد و خارج قسمت
شش و چهار بر شش چهارده باشد و چون ساعات زمانی و قاطع
از چهارده ضرب کنیم سی و شصت درجه و چهار و دقیقه حاصل آید
و این را برانزد و چنانکه کنیم یعنی از این را بر چنان معلوم کنیم

کردیم

۱۶
 بر مقدار هر سوم بود یا بر جبهه یا قطر واجب موازی قطر طاق
 بود و مواز آن که این طریق عمل کند چنانچه ارتفاع وقت در شصت ضرب کند
 و حاصل ضرب را از غایت صحت در قاعه قسمت کند خارج قسمت واجب
 مستوی آنکه گفته قوس آن بکینند و این بود با جز از مذکوره و بیان این
 از تقسیم عمل اولی هر سه و شکست کرد و مثلاً در مثال مذکور
 ارتفاع وقت سی و یکست اگر در شصت ضرب کردیم حاصل شود
 ۸۶۰ اگر بر ۶۰ که غایت ارتفاع است قسمت کردیم برون آمد
 بکسر نیم بود چنانکه دیگر نیم موافق اول و چون این عدد و هر مذکور را
 تقسیم است بر این سبب محاسبه و هر یک که بر یکان هفتگان آن است
 می توان کرد این را می کنند و میسور میاید و هر یک بر مانی در صورت این
 از ارتفاع اول از منتهی افغانی تعدیل آنها معلوم کنیم پس چنانکه
 کنیم غایت ارتفاع را در این ربع طلب کنیم و قاطع خطی که از غایت ارتفاع
 بجز این ربع شود خطی از ارتفاع وقت یا جبهه شصت گذرود بدست
 آریم و دایره که بر آن قاطع بگذرد نگاه کنیم تا بر کدام جبهه افتاده از
 اجزای شصت گذر آید باشد واجب ترتیب دایره بود با جوی
 که سهم نصف قوس آنها شصت بگردند چنانچه در عمل اول بیان شد و این
 عمل را بطولاً بر جیب بود شطرنج بر غایت ارتفاع ننهد و خطی که از ارتفاع
 یا جبهه شصت گذر آید و بدینند که از آن جبهه افتاده معلومی

بر روی کیم چند لایه باشد تا شصت بگیریم و این سهم فضل دایره بود با و این
 که سهم نفس قوس آنها را شصت بگیرند آنچه بر آید انوار در تعدیل آنها
 ضرب کنیم و این بر سیل مساوی است و در جیب تعدیل آنها ضرب باید
 کرد چنانچه عتق ب از بر بان ظاهر شود و در شصت قسمت کنیم آنچه
 بر آید از تعدیل خوانیم و این تعدیل تا ده است میان عدداً تمام سهم
 دایره با جزائی که سهم نفس قوس آنها را شصت جزو کردند میان عدداً تمام
 همان سهم با جزائی که نفسی قطعه را شصت جزو کردند بس اگر سیل انباشت
 یا بعد گو کب از معدل آنها را شمالی باشد آن تعدیل را از جزائی شصت
 کانه علامتی بر روی کردیم نقصان کنیم و اگر جنوبی بود بر آن ادا کنیم و این
 در افاق جنوبی عکس این باید کرد نیز حاصل آید تمام این تا شصت
 سهم فضل دایره بود با جزائی که نفسی قطعه را شصت جزو کردند بس
 حواصم که قوس این سهم حاصل کنیم نگاه کنیم تا خطی که از نهایت این مبلغ
 بیرون رود و بر بیج رسد بر کدام جزو افتد بس تمام آن جزو بگیریم و این
 فضل دایره خوانیم و فضل دایره عبارت از قوسی است که از مدار که سیل
 متعلقه دایره نفسی آنها را بدارد و دایره میلی که بر مرکز کب گذرد در جانب
 اقرب و بر بان این خطی موقوفست بر مقدم و از انقباض که فضل سهم نفسی
 قوس آنها در جیب ترتیب دایره سهم فضل دایره است و فضل
 میان سهم نفسی قوس آنها و نفسی قطعه را بعد از تعدیل آنها است و نسبت
 میان این دو و قوسی فرض کنیم که دایره اب جو مدار که کب بر آن گذرد و کب

استواری در مصالح است و مساوی هم باشد پس هر فصل جان از سهم نفس حق
 النهار است و میان او که نفسی قلمدار است بقدر و یکدلی معنی هم و اگر جیب تعدیل النهار
 و معادل بعد از تقدیم این قدمه گوئیم که در محل اولی میرسد که از این فرضی عضا و یکدلی
 علامتی بر و کتبی جیب تزیب دایره است با فرضی که سهم نفسی قوس النهار است
 شصت جزو که در حکم دعوی اولی که در مقدمه مذکور شد چون از این اوضاع نتوان
 گفت آنچه باقی ماند سهم فصل دایره باشد با آن اجزای سهم فرض کنیم از عدا اقام
 فصل دایره است با جزای نفسی قلمدار و در عدا اقام همان سهم با جزای
 که سهم نفسی قوس النهار است یکدلی است با مقدار تعدیل بود و فرض کنیم
 که در عدا اقام سهم نفسی قوس النهار است با جزای نفسی قلمدار و در عدا
 شصت پس عدا اقام جیب تعدیل النهار بود با برافته در دعوی دوم از

مقدمه چنین شده و ظاهر است که نسبت ابر باشد
 چون نسبت در بنابر و چون ابدال نسبت کنیم
 ابر با جبر چون نسبت شده باشد به شکل
 میسر و هم با اصول پس اگر که در جهت قطب
 ظاهر باشد و اعطای افزوده باشد پس با الضرفه
 ابر اعظم از آن باشد و چون تفصیل این نسبت
 کنیم بنابر این حقه در آخر همان شکل من سافه نسبت ابر با جبر چون
 نسبت و در آن باشد و اگر که در جهت قطب من باشد و اعطای
 بود و ابر اعظم از جبر پس با جبر نسبت شده باشد و نسبت جبر با ابر

۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲

اینم

چون نسبت نه باشد باید و طلب این نسبت با جری با این چون نسبت نه باشد
 با و در هر تقدیر بنا بر قاعده اربعه اعداد متکسر چون جری را اگر عدد اقام
 سهم فضل دایر است با جری که سهم نفسی توکس النهار شصت جزء و گیرند
 در آنکه عدد اقام همی تعدیل النهار است طرب کند و حاصل طرب را
 بر فزوده که عدد شصت است قسمت کنند خارج قسمت ابواب است که تعدیل است
 و ظاهر است که در صورت اولی این تعدیل با جری باید افزود و در صورت
 دوم اذان نقصان باید کرد تا ایک سهم فضل دایر است با جری بعضی قطر
 که او حاصل شود و در مباحث افعال جیب مذکور شد سهم از شصت کمتر بود
 فضل شصت بر روی بگیرند و آن فضل را جیب مستوی انکارند و معلوم کنند
 از نزد نقصان که باقی توکس آن سهم باشد و اینها جیب است که در اذان
 شمایی تعدیل را در کرب شمایی العاد از اجزای شصت که آنکه که علامتی بود که
 کرده اند نقصان کنند و در کرب جنوبی البعد بود و افزایند تا فضل شصت
 بر سهم فضل دایر با جری نفسی قطر مدار حاصل آید و توکس آن حاصل تمام
 فضل دایر بود و موافق کاه باشد که تعدیل مساوی اجزای شصت گانه باشد
 که علامتی بر روی کرده باشند یا بیشتر پس عمل بطریق مذکور میسر شود و طریقی
 است که تعدیل را میفرمایند بر سهم فضل دایر با جری که سهم نفسی توکس النهار
 شصت گیرند تا سهم فضل دایر با جری نفسی قطر مدار حاصل آید و توکس آن
 سهم طریقی که در افعال جیب مذکور کردیم حاصل باید کرد و آن فضل دایر باشد
 و اگر جیب تعدیل النهار شصت افزایند که کرب که در جهت قطب ظاهر شود

شود و از آن پیکان در کوکبی که در جهت قلب خنجر باشد و حاصل یابی را
 در تمام اجزای شصت گانه که بر ملاکت کرده اند ضرب کند و حاصل ضرب بر شصت
 کند خارج قسمت سهم فضل دایره بود و هر ایزی نفس قطره دارد و سوا آن یکسره فضل
 دایره باشد و این را از آنکه کند اقرب است یعنی هر شصت از مقدار است سابقه
 بر آن مذکور را حاصل شود و اگر کوکب بر معدل النهار بوده یا نصف النهار یا غیره
 بود احتیاج باین احوال نباشد چه سهم نفسی قوس النهار بحسب مستوی این بود که
 در ترتیب دایره مستوی دایره باشد و همی دیگر هر گاه در صورت
 فضل النهار بحسب ارتفاع وقت بحسب غایت ارتفاع سهم نفسی قوس النهار
 بطریقی که احوال بحسب مذکور شده حاصل کند و در باب دوم معین شده که نسبت
 ارتفاع با جیب ارتفاع وقت چون نسبت سهم نفسی قوس النهار است با جیب
 ترتیب دایره پس بقاعده اربعه تناسب چون جیب ارتفاع وقت را در سهم
 قوس النهار ضرب کند و حاصل را بر جیب غایت ارتفاع قسمت کند خارج
 جیب ترتیب دایره بود و چون جیب ترتیب دایره را از سهم نفسی قوس
 النهار نقصان کند باقی سهم فضل دایره بود چنانکه در مقدار مذکور معین شد
 قوس اناسم حاصل کند فضل دایره بود پس اگر ارتفاع خورشید بود و میل
 باب با بعد کوکب از معدل النهار شمالی بود فضل دایره را از مجموع میزد و در
 النهار نقصان کنیم تا دایره باشد و اگر ارتفاع غروب بود و میل با بعد شمالی بود
 فضل دایره و معدل النهار و توجدها جمع کنیم و اکوئیل با بعد جنوبی باشد فضل
 النهار از مجموع نوزد فضل دایره نقصان کنیم الباقی حاصل اید در همه محلی

و اگر ما می بود و میخ غانده خلاصه این تطویل است که اگر ارتفاع شرقی
 بود فضل دایره از نصف قوس النهار نقصان کنیم و اگر فرضی باشد بران
 افزائیم و اگر ما ضعی حاصل آید و بعین این همه ظاهر است پس درجه
 افتاب یا مری کوکب بر افق شرقی کنیم و مری را اس الی یا مری را ک
 السرطان نشان کنیم و اگر نشان موضع نشان بخورد دایره بر توالی اجزای مری
 مری را بگردانیم اینجکه بر افق شرقی افتد از منطقه البروج تا کند درجه طالع وقت
 بود و اگر دایره باز ده قسمت کنیم و اینجکه باند چهار ضرب کنیم حاصل ساعا
 مستوی و دقایق آن بود که گذشته از وقت طلوع افتاب یا که که تا وقت
 مغروب و اگر دایره بر اجزای ساعات مجموع نما را افتاب یا کوکب
 قسمت کند و اینجکه باند در شصت ضرب کند و هم بر اجزای ساعات
 مجموع قسمت کند ساعات مجموع و دقایق این گذشته از وقت
 طلوع تا بوقت مغروب حاصل آید و بدان که تحصیل دایره بین احوال
 مخصوص است بکوه که که از طلوع و مغروب باشد و اگر کوکب یا دایره
 بود جیب غایت ارتفاع از در شصت ضرب کند و حاصل ضرب را بر جیب
 ارتفاع همان کوکب غایت ارتفاع و جیب ارتفاع اقصی قسمت کند حاصل
 قسمت را قطر معدل خوانند پس قطر معدل را در جیب ارتفاع کوکب
 ضرب کند و حاصل را بر جیب غایت ارتفاع قسمت کند و خارج قسمت را
 از قطر معدل النهار نقصان کنند باقی سهم فضل دایره بود پس چون فضل
 دومین معلوم شود دایره از نصف قوس النهار کسر کنند اگر ارتفاع شرقی باشد

و الا بران افزايند دایر حاصل اید پس شطیه کوکب
 النهار نهند تحت الارض و بری را بقدر دایره تو الی بگردانند در طالع
 برافق شترقی افتد و بر مان این عمل در پنج خاقانی نور اید هر قدر
 مزیف مسطور است و نقل این موجب نفع است و صاحب
 در آن صورت که کنیم ارتفاع شترقی سهم و یک درجه یا قسیم و
 عایت ارتفاع اقناب بجای درجه و دایره که بر سطح بلد است
 بر جمل افناد جمل را بکاه و اشتیم و این جیب ترتیب دایره است
 با جزائی که سهم نصف قوس النهار شصت جزو گیرند و درین دور
 میل اقناب میل خطاب جنوبی است و تعدیل النهار شش درجه
 هم جمل شصت یا قسیم و این سهم فصل دایره است با جزائی
 سهم نصف قوس النهار شصت که در جهت رادرس
 تعدیل النهار است غرب کردیم صد و بیست حاصل شد
 شصت قسمت کردیم دو برابر آمد و این تعدیل مذکور است
 سابقا مبین شد که در جیب تعدیل النهار غرب باید کرد
 جیب شش درجه شش جزو و سازده دقیقه است
 چون انرا در بیست غرب کند حاصل غرب صد و بیست
 پنج جزو و بیست دقیقه باشد و چون انرا بر شصت قسمت
 شد خارج قسمت که تعدیل است دو جزو و پنج دقیقه و ثانی
 شد و قیاسی در اعطال مرغی نتوان داشت چون میل

جنوبی بود بعدیل بابر جبل که نگاه داشتیم افزودیم جبل و دوشه
و تمام آن تا شصت که نهد است سهم فضل دایر بود با جزاشی که
نصف نقطه در شصت بخورید مجلس بخت معرفت قوس این سهم
نظر کردیم جبل حقیقت که از وی یعنی فعل و دو بیرون اید جبل و پنج می رسد
از اخزای نور تمام مجلس با بنود هم جبل و پنج باشد و این فضل و اکثر است
جانبی در پیشتر مخرج کشت و چون از شعاع اقصای شرقی است
و میلش جنوبی مجموع فضل دایر و بعدیل النهار که نگاه و یک است
از نو دیکه شصتیم بیسی و نه درجه باقی ماند و این دایره کشته
باشد از روز مفروض و ساعتی که خارج قسمت دایره است
باز روزه دو ساعت می شش دقیقه که شصت بود از روزه بخت معرفت ساعت
مجمع دایره را قسمت کردیم بر چهارده که اخزای ساعت مجموع است چنانکه در مثال
اول ذکر کردیم بیرون آمد از دست اوشت دو و باید یازده از او شصت
کردیم و حاصل ضرب بر چهارده قسمت کردیم بیرون آمد جبل و است تو ساعتی از
ساعت مجموع دو ساعت و شصت دقیقه که شصت باشد از روز مفروض و اگر دایره از
لوکب ثابت حاصل کرد با شصت و خواهند که ساعت که شصت از او است معلوم کنند
اول ساعت بعد طلوع آن لوکب از او است معلوم کنند باطلی که خط لوکب برقی
شرقی نهند و در آن خط که خط نظر خود اعداد را هم بر آن خطی نهند و در آن خط
و آینه از نشان اول تا نشان دوم نهند اگر طلوع لوکب در روز و در نوا او اگر کعب
بود بر خلاف مثال و حاصل بابر با نوزده قسمت که در خارج قسمت عدد هر دو

صورت ساعات بعد طلوع کوکب بود از اول سبب اگر طلوع کوکب در شب
 بود ساعات بعد طلوع کوکب از اول ^{دایره او را بنویسید}
 و اگر در روز بود از آن نقصان کند تا ^{وقت مغرب}
 اول شب حاصل آید و استعلام آنکه ^{در روز از}
 صیفیه اخلاقی باین طریق است که مثلاً ^{در شب}
 و از درجه طلوع او تا موضع افتاب از اجزاء مسئله بر توالی بوی بیشتر
 اگر عدد باشد در درجه کمتر بود طلوع در شب بود و اگر بیشتر بود در روز
 در تسویه البیوت چون خواهیم که از صیفیه اخلاقی تسویه البیوت کنیم
 بطریق که پیشتر گذشت فکر درجه آن موقوفست بر خط و ساعات ^{در شب}
 معراج بس باین طریق عمل باید کرد که درجه طالع را بر افق بوضع
 کنیم آن شهر کنیم که خواهیم که عاشره بر خط وسط السماء افتد یعنی ^{هم}
 بر نقطه اعلی آن خط و او را دو چهار مکان معلوم شود و بر سابع خط طالع
 بود و در این خط عاشره بسیم همانکه کنیم نصف قوس النهار و درجه طالع
 معلوم کنیم و نعلش بگیریم و اگر نعلش بتدوین النهار طالع بر سیم درجه افتد
 اگر میل طالع شمالی باشد و از آن بکاهند اگر جنوبی باشد حاصل باقی
 است نصف قوس النهار طالع بود و آن بمقدار اجزاء و ساعات
 زمانی منها در درجه طالع باشد بر افق شمالی کنیم و هر چند که می بماند است ^{در شب}
 بس بتدوین نصف قوس النهار و درجه طالع را بر توالی اجزاء و
 بگیریم آن بر خط وسط النهار باشد و درجه ^{در شب}

که طالع بمقدار ثلث نصف قوس النهار از افق مرتفع شود و اکثر همان
 مقدار از خط وسط السماء جانب مغرب میل کند و ثانی از نصف قوس النهار
 درجه طالع منقص شود و بخط وسط السماء که بمنزله دایره میل است پس
 لایحه که درجه طالعی باشد بر خط وسط السماء افتد و یکبار دیگر مری را
 بهین مقدار از قوس النهار بجز آنکه بگذرد از خط وسط السماء افتد
 و از دایره بود بر جای که مذکور شد و باقی عمل نصف شرقی قوس النهار
 درجه طالع بر قسم منقسم می شود بعد از آنکه با دو یک طالع را بر افق
 شرقی نیم و ثلث نصف قوس النهار از خط وسط السماء بگذرد
 بمقدار ثلث نصف قوس النهار طالع بود و مقدار ثلث نصف قوس
 النهار و ثلث نصف قوس الليل که از آن چهار ساعت زمانی اند و
 از روز و از شب یک شصت درجه باشد چنانکه در باب سیم
 مبین شد مقدار آن مری را بر خلاف قوس النهار بگذرد و نیم از خط
 وسط السماء افتد سیم بود چه هرگاه که طالع بمقدار ثلث نصف قوس
 الليل از افق شرقی محط باشد رابع همان مقدار از خط وسط السماء
 بجانب افق مغرب میل شود پس خط وسط السماء را که بمنزله دایره
 میل است ثلث نصف قوس الليل جدا کند پس لایحه را بر خط وسط السماء
 درجه سیم بود پس مقابل او بر خط وسط السماء درجه نیم باشد پس
 مقدار آن ثلث و نصف قوس الليل یکبار دیگر مری را بگذرد و نیم بر
 خلاف قوس النهار بجز آنکه بگذرد از خط وسط السماء افتد ششم بود و

بود بر بیانی که مذکور شد و بانی عمل نصف قوس الیلی مشرقی طالع ربع
 قسم مساوی شود و اگر خواهم کرد ^{البیوت حرکت منکبوت} بر یک ربع باشد بعد از آنکه درجه نه
 حاصل کنیم مرکز را بمقدار درجه ^{در این حرکت دهم این خط} وسط السماء افتد درجه ششم بود ^{بسیار بعد از آنکه نصف قوس}
 النهار درجه طالع هم بر خلاف توالی حرکت دهم این خط وسط السماء
 بود درجه پنجم بود یعنی دیگر چون درجه صادی عشر و ثانی عشر بطریق
 مذکور در متن حاصل شود و در این مقدار شصت و نه توالی حرکت دهم
 درجه ثانی بر خط وسط السماء افتد بسی بعد از آنکه نصف قوس
 الیلی درجه طالع مرکز بر توالی حرکت دهم درجه الث بر خط وسط
 السماء افتد و کمال این مرسوم طریق و طریق که در متن مذکور شد باطنیه
 یک است و این بر طالع سبله باشد که تا قبل نایم شود و چون این تمام
 چهار گانه معلوم شود نظیر این خانه ها را که خانه دیگر بود و نظیر او هم
 پنجم بود و نیز دوازدهم ششم و نیز نهم سیم و نیز دهم دوم که
 هر دوازده خانه معلوم شود و در اینجا دیگر غیر کسب افغانی نسویه
 و درت باین طریق نیز ممکن است اما طالع بروج بخط استواء و بعد
 معرفت یعنی اول محل بر افق مشرق افتد و مرئی نشان ابتدا
 بحر بود نسبت با افق مرسوم بسی باینی که در باب منتهی مذکور
 شد طالع بروج خط استواء و طالع مرکز کوب و طالع طالع او

او معلوم کند و آنچه بعضی درین مقام گفته اند که معرفت طالع بر
 از صفحه اخلاقی بعینه باتن اربع است که در باب بیستم مذکور شد مخصوص
 است با کمال نقصی اعلی و وسط السما آن اتفاق برصفت کرسی
 که در امام معرفت طالع غروب بان طریق است که قوس النهار
 کوکب را بر طالع طالع آن کوکب اندازند و اگر از او زیاده باشد و در راه
 از آن است و کند تا طالع غروب حاصل شود و معرفت طالع سال آینده
 از طالع سال گذشته و درجه طلوع و درجه کوکب و معرفت طالع قوس
 مفروض بطریق استوار یا ببلد و معرفت بعد کوکب که زیاده از میل
 کلی نباشد و معرفت میل انقباض و تقویم آن و معرفت طالع بهرگاه
 که از او در صفحه اخلاقی اتفاق نباشد هم بران قیاس که گفته است
 از صفحه اخلاقی معلوم توان کرد اما معرفت ارتفاع از طالع بان طریق
 است که بعد از انقباض در روز یا شرط کوکبی که فوق الارض بود در شب
 بر افق شرقی نهند و مرئی نشان کند پس درجه طالع بر افق شرقی
 نهند و مرئی نشان کند و از نشان اول نشان دوم بر توالی نهند
 و اگر بود پس تناضل میان این دو ابواب نقصی قوس النهار انقباض کوکب
 بگیرند و آن فضل بگیرند و آن فضل و بهر سه سهم فضل دایره سهم
 نصف قوس النهار و جیب غایت ارتفاع بطریقی که در اعمال جیب
 مذکور شد حاصل کند و سهم فضل و اثر از سهم نصف قوس النهار
 و منقصان کنند باقی جیب ترتیب شود و بر دو سهم جیب ترتیب دایره

در جیب حایت از خطی ضرب کنند و حاصل بر سین نصف قوس النهار
قسمت کنند خارج قسمت جیب ارتفاع وقت باشد قوس
ان حاصل کنند بسی اگر دیر از نصف قوس النهار که در خط ارتفاع شرقی
باشد و اگر بیشتر باشد غربی و بر آن این عمل را از ملائجه و جیب ارتفاعی که
در شرح ایوان کردم ظاهر شود و معلوم وقت درجه غروب کوکب باشد
طریقه است که شقیه کوکب را بر افق شرقی نهند و مری نصفان کنند و خط
قوس النهار که کوکب مری را بر تو الی اجزاء و هر حرکت و بعد از آن افق
شرقی افتد نیک درجه غروب کوکب باشد و معرفت ساعات صبح
و شفق بان طریقه است که دایره کمره درجه ارتفاع نیز خود را بر خط
از طوق مذکوره حاصل کنند و برابرند و قسمت کنند ساعات صبح یا شفق
بهمون اید و معرفت ارتفاع قطب فلک البروج بدان طریقه است که خود
درجه از طالع وقت نقصان کنند آنجا که رسد آن جزو را بر افق شرقی
نهند و مری نشان کنند بسی درجه طالع را بر افق شرقی نهند و مری
نشان کنند و مابین مری و نشان از جانب اوج یا سمت ایزان بر و در
اذان دایره ارتفاع معلوم کنند و نشان کنند و آن ارتفاع از نو نقصان کنند
بغیر جاندار ارتفاع و خط البروج بود و ما در نشان ساعات اینها
طریق معرفت غایت ارتفاع و معرفت ساعات طلوع کوکب که کردم
این قدر در برابر گفتایست و آنچه بیانی مانند آن حال که در متن مذکور ارتفاع
معرفت سخن از ارتفاع و طالع از سمت و معرفت شرق و استقام

اینها بکدام مقام است

در جیب و در

آن موضع

در

علاقه بدست راست

شاخ قول در اصل و سیسان

موضع مراد از شاخ قول

جای ذراته خطه

بر خطه علاق

معلوم است که اتصال

در سطح افقی

این دو خطه علاق

شاخ قول بر آن منطبق

و آنکه شتر باشد

خطه را است

از باغ همه دایره

آن دایره از مدار

بجزه باید که چون

تقاطع این دو خطه

زوايا قائمه باشد پس بقوة ثالث اعمول بايد که اربع مذکوره
مساوي باشند والا ان دایره مستد رجبتي نبود یا مرکز آن مرکز
اسلاب نبود یا خط استوا مستقیم نبود یا مرکز استوا
بر خط علاقه نبود و بر خط استوا بود و خط استوا
بر کار امتحان کند باید که اقسام خط و علاقه استوا که در میان
دو مدار باشد متساوي بود و مواز و بي نباشد یا یکی از مذکور است
اربعه مذکوره واقع باشد و باید که چون ارتفاع گیرند یک طرفه
عضاده هم در حال عضاده بگردانند و از طرف دیگر ارتفاع بگردانند
همان ارتفاع اول باز از آن عضاده داشت بود و لا شکی نیست در ارتفاع
بر استقامت خط علاقه یا مواز آن نباشد یا هم در بلندی یکی
مایل بر سطح عضاده یا محرف بود یا یک نصفه یا ثلث از نصفه دیگر
بود و اگر اجزاء ارتفاع بر دو ربع منقسم شود باید که از هر طرف
که ارتفاع گیرند تفاوت نکند و چون یک شلبي ارتفاع بر خط علاقه باشد
مشرق و مغرب ننهند و یک خط باید که بر همان خط نشینند
همچ تفاوت و لا عضاده یا از طرف دیگر بود و اگر عضاده محرف بود
باید که طرف مخالف آن بران خط منطبق بود و احاد در متساوات
باید که مدار اصلی را بر محل تماثل آن با خط وسط السماء منطبق
افتد که مساوي تمام عرضی صغیر باشد چنانکه در باب ششم مذکور شد
و آن منطبقه که مساوي عرض بلد بود در اسلاب شمالی باید که

باشد که قطب صغیر گردد در اطلال جنوبی باید که خط مستقیم
 بود و سطحی افقی در راس الحمل در صغیر خط استوایی
 هم که در خط استوایی باشد و باید که از خط
 از خط استوایی باشد و باید که از خط
 بلد بود و بجز میان مدور راس الحمل و سمت الراس افقی میان مرکز و
 افق بقدر عرض صغیر بود و باید که میل هر جز از خط مستوایی البعد از
 اعتدال یعنی که از خط طر مشرق کند مساوی باشند و باید که چون ثابت
 ارتفاع از صغیر معلوم کنند مساوی غایت ارتفاع مرصود بود و مدار
 راس الحملی در راس السطحان هر یک بقدر میل کلی از خط مستوایی باشد
 یعنی از درجیات متفرقات بر خط وسطی و در جایی مدار
 راس الحمل و هر یک از دو مدار دیگر واقع شود باید که مساوی میل
 کلی بود لیکن مقدار از خط وسطی مساوی باشد مدار راس الحمل و مدار
 اعظم واقع شود اعظم بود از مقدار از میان مدار راس الحمل و مدار
 راس الحمل و واقع شود هم از آن جهت که در علم سطحی میوه است
 و باید که تقاطع دایره افق و خط طر در مدار راس الحمل هر یک
 بر یک نقطه باشند و در جانب مغرب دهم در جانب مشرق از آنکه در فکر
 بر این نسق است چه مدار راس الحمل و مدار راس الحمل هر یک
 جنوبی و غیر از افق از افق استوایی که با افق موازی در جهت یک
 دایره نصف النهار باشند و چون دایره نصف النهار ربعی باشد و افق

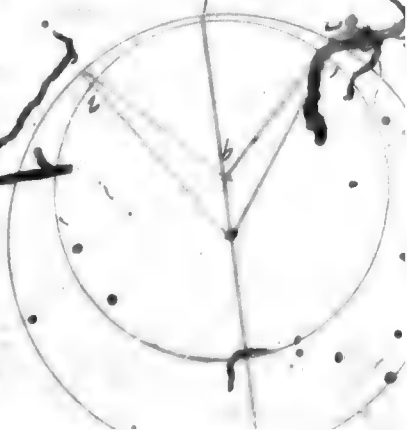
15

و تعجب مدال النهار که در بسی بقوه متار او لی اکثر باشد و سوس
این دو افق و مدال النهار بقطبین بیده نصف النهار که در هر دو
نقطه مشرق و مغرب است و خط عرض
یا شایسته کوکی بر افق مشرق هند و در نشان کند نیز خط وسط
السماء هند و در نشان کند مابین هر دو نشان از جانب مغرب
لامحال یعنی قوسی النهار بود بسی چون تعدیل النهاران بر روی آن گویند
بر نو افق هند از شمالی بود یا از آن نقطه آن کند اگر جنوبی بود باید که
مسوی نصف قوسی النهار حاصل بود و نیز اگر نصف قوسی النهار از
افق مغرب و خط وسط السماء حاصل کنند هم مساوی آن باشد و اگر خط
بگیرند و یک سر به تقاطع مدار راسی الجدی و خط وسط السماء هند و دیگر
بر تقاطع خط عرض از مقطر است ارتفاع یا بر تقاطع خط مشرق و بر
باید است لکن از جانب مشرقی باید که بهمان قوس بر کوسین را و بر خط
آن تقاطع افتد در جانب مغربی دیگر که بهمان بعد هر نقطه خط عرض
السماء فرض کنند از تقاطع مدار می یا مستطیل از خط است یا با خط
در جانب مشرقی باید که در هر دو خط تقاطع باشد از تقاطع خط
جانب مغرب و در آن جهت نشان از خط عرضی کنیم که دایره از جد
مدار اعظم است و است بر مرکز و خط بود مدار راسی الجدی و خط
وسط السماء و خط استوا که در خط استوا از خط عرض و خط
از خط مدار و خط استوا که از افق کنیم تا هم که مرکز مستطیل و خط استوا

کنند بسی چون بقدر مابین هر دو نشان از جانب اوج مرکب را
بجانب مغرب حرکت دهند باید که آن هر دو یا آن عظیمه بر همان نقطه
افتد و جانب غربي و الا بقدر است و اگر در سمت جنوب
و در اوج ای منطقه البروج باید که بجانب اوج حرکت کند
نقطه اوج غربي نشیند و همچنین
یا بوسط وسط السمانند باید که نیز سوس بر همان خط نشیند زیرا که خط
مشرق و مغرب و خط وسط السمانند در دایره میل اند و دایره
میل و واقع و منطقه البروج همه عظیمه اند و تقاطع و دایره عظام بر
تقاطع بود و بشکل دوازدهم اولی اگر شما و ذریه سوس و تقاطع
دایره در وسط البروج تقاطع آنها بود در ملک خانه در علم سطح
همین است پس با فزوده تقاطع آنها با منطقه البروج بر نشان
بود و هوام را و چون اول محل بر افق مشرقی نهند باید که اول جدی
بر خط وسط السمانند و اول سرطان بر خط وسط العارض و اگر اول
میزان بر افق مشرق نهند عکس این باشد چنانکه در باب عظیمه
شد و اگر اول محل بر خط وسط السمانند باید که اول سرطان بر
مشرق باشد و اگر اول بجانب اوج حرکت کند باید که اول جدی
بر خط مشرق باشد و بر کار استعمال کنند تا مقدار برج جدی و سوس
و مقدار بود و مغرب و همین هر دو برج که بعد ایشان از منطقه
است پس متباوی بود بقدر است یا علمه اگر باشد در سمت

باشد و الا نفس منقطع البروج با قسمت ان کثیر بود و بهمت تو ضیع این
 مقال فرض کنیم که دایره ای بود دایره ایست اعظم از منقطع و یکسوی
 آن دایره که از منقطع خط است و الا منقطع بسا نقطه ایست که از منقطع
 بود و چون منقطع منقطع است که دایره ایست که از منقطع بود و یکسوی
 در داخل این دایره ترسیم کنند چنانچه نقطه که مرکز منقطع البروج است
 بر خط او بود پس ابتدا از نقطه انوس ایستادار مطالع
 استوائی برج جدی از دایره اعظم جدا کنند و از نقطه ای که مرکز
 دایره اعظم کنند قوس ای مقدار برج جدی چنانکه در علم سطح
 بر من است و همچنین قوس ای مقدار مطالع استوائی برج
 کنند قوس جدا و خط استوائی از قوس ای مقدار برج قوس
 طریق بود و باین تقسیم منقطع البروج با تمام رسا شد و در خط استوائی
 آن مقدار برج جوزا بود و از منقطع البروج طایفه در باقی منقسم بین شد
 هر دو قوس متساوی البعد

از نقطه انودال یا انقلاب
 متساوی است پس دو زاویه
 طایفه و متساوی می باشند
 شکل بهت و ششم از آن
 اصول تقسیم است و دو قوس
 است و باقی باقی شکل منقسم
 چنانچه مقاله در خط استوائی



در این علم خداوند اول
چون است که چون در اول
دوره نقطه خورشید را در
از آن دو نقطه که در آن
از دو جانب نقطه را در
خط از آن دوره را در
شکل ظاهر میشود در آن
خط باشد که از آن دو
نقطه دو زاویه متساوی
حاصل شود و منتهی

مجلس علم الهدی

در زمانیکه درجه بود و همچنین حصه دو ساعت زمانی دو جزو
 متساوی البعد از انقلاب متساوی باشند و حصه هر ساعت
 متساوی باشد که بازده درجه باشد و بین این احکام بمقام دریا بنغم
 مشرق شد است ایست امتحانات مشهوره و بیشتر از این طریق
 با طاب شود و از جمله امتحانات که ضروری است امتحان دایره
 سمت است باید که شهرت هر دو ارتفاع متساوی که یکی شرقی
 بود و دیگری غربی متساوی بود و سمت مشرق هر دو متساوی
 سمت غربی بود و هر دو ارتفاع متساوی البعد از انقلاب سمت
 مشرق ایشان متساوی باشد و دایره اول سمت باشد
 بنقطه مشرق و مغرب و سمت را که گذرد و دیگر امتحان لفظ
 است چون از قبیل صحیح ظل معلوم کنند و هم در آن وقت
 ارتفاع کردند و یک خط بر آن ارتفاع نهادند و دیگر نقطه با طرف عطف
 بر مثل افق افتد و چون یک خط بر آن ارتفاع نهادند و دیگر نقطه با طرف عطف
 که در نقطه بر مثل نیاس افتد و در خطی باشد که چون بر کار امتحان
 کند افلاک از این مرتبه متساوی بود و همچنین دو قطران مربع باید
 که متساوی باشد و دیگر امتحان فلو ط جیب است و در بار جزو و مگر که
 و الله الموفق المستور در صفت ستاره جند از ثوابت که بر طرف لایق است
 کند بخت ارتفاع که در فلو ط لا نموده میشود که اگر آن خط را ششم را که اول
 یامر فلو ط که در جیب است و اول این خط را یکبار بخت فلو ط که

و کاسته خاصه ایشان چه بقول بللیوس یکده و صد سال مسی
 حرکت کند و بقول کشیری از اهل ارضاد در شصت و شش سال و
 و بقول مفسر و ابن اعلم در هفتاد سال و اهل خرم اگر کو اکثرت
 را بر سنی مرتبه اعتبار کرده و مرتبه را بر سنی و غلظت گویند
 و قدری بر مرتبه باشد آن
 هزاره بود و فضل هر مرتبه دیگر
 و چون اوسط قد سراسر پانزده مثل و نصف مثل کناری است بحسابی
 که مسمی در تذکره ذکر کرده است پس اصفی قد سراسر ده مثل و ثلث
 مثل ارض باشد و اعظم قد را اول نود و هشت مثل و سراسر مثل ارض
 بود بحسابی که افضل الهند سین مولانا قیاس الدین جمشید الهامی
 تصدیق الله بغير ان در سراسر السما آورده است جرم اوسط قد
 سراسر سی و پنج مثل و عشر مثل جرم ارض است پس اصفی قد
 سراسر بیست و سه مثل و ثلث مثل و جرم ارض بود تقریباً و اعظم
 قد را اول دویست و بیست و دو مثل و ثلث مثل ارض بود و تقریباً
 و بعضی گوای که بر شکل قطعه ابر نماید از سنجایی گویند و گوای که
 که مادون قد سراسر را از این غنیمت و مطلقه گویند و گوای که مرصوده
 هزار و بیست و دو است مسوی که گوای که از این غنیمت گویند از
 افضل پانزده از قد اول است با اتفاق و جمل و پنج از قد ثانی و دویست
 و هشت از قد ثالث و چهار صد و هشتاد و چهار از قد رابع

[illegible]

و خارج صورت نوزده و دوازده صورت بر منطقه البروج و طالع
ست و اسما آنها اینست حمل ثور ثور آمان که مشهور است بجز
هران اسعد که معروفست بخیال میزان عقرب را می که مشهورست
در سجدیا صاحب المال که معروفست بدلو سنگان که مشهورست
در وک و کواکب نفس این صورت را نیست و مشت و دوازده طالع
در بجهان و هفت سویه که کواکب را از این جهت که نزدیک این صورت
ندارند و خوانند و اهل حساب بروج بنوعی دیگر اعتبار کنند در باب احوال
ساعتی باین رفته است اما خدای تعالی عبادت از مسامحتی کفر است
در حدت یکدوره قطع کند هر کس با نوزد در یک منزل تحریک با چون قمر
و یکدوره نیست و مشت بشان زو غنی تمام کند اهل هند است
الث زانید کنند منازل نیست و هفت کردند و اهل بادیه
هم ان کنند و منازل را نیست و مشت اعتبار کنند و علامت منزل
ایکی را گیرند که در حوالی منطقه بود خواه از صورتی بود یا نمی
موسو منزل بداند که بران هیچ کو که معروفست و اسما آن برین
غیب است شرقین و بطنین شرقی و بران تحت منطقه ذراع شرق
رشته چند نیزه و هر قمر و اسما که غیر از اینها با کلیل قلب شود انعام
و اسعد ذراع اسعد از حبیبه قمر الذکو المتمدن فرخ الدلو الموزون
شاه و چون از منطقه از قیام صبح برون آید اینرا طالع از منزل گویند
یا طالع هر منزل غروب رقیب از منزل بود که با فرد هم آن باشد

ان حسی است که در مملوئ منزل که در موسم طوفان و زلزله می بیند
 و طلوع آن منزل که در ایام طوفان و زلزله می بیند و زلزله می بیند
 منازل که در ایام طوفان و زلزله می بیند و زلزله می بیند
 البروج که در ایام طوفان و زلزله می بیند و زلزله می بیند
 بواسطه انتقال کواکب که در ایام طوفان و زلزله می بیند و زلزله می بیند
 در انتقالات قمر این بود این مواضع از مشهور تر است
 صفت کنیم تا چون خواهند از این مواضع از کواکب ثابت مشهورترین
 نزد مردم شرایا باشد که عوام از این پدید می آورند و اینست که کواکب
 یا هفت از کواکب صورت ثور از این جمله چهار صورت است یکی از
 رابع و باقی از قدر خاص و ثور بعضی از کواکب صورت ماهی
 از قدر خاص اند و ثور در صورت ماهی است که از این کواکب و باقی
 نیست سر بر جلو نهاده یا سر در پیش انداخته بجهت شاخ زدن
 بر اختلاف اقوال و طایفه بطن مشرق و مغرب بطن مغرب و کواکب
 نفس ثور سی و دو است نوری که گویی که ششست میان صورت
 ثور صورت ذی الحیان و طریا بر کوهان او است و بعضی گمان کرده
 اند که ذنب حمل است و انداخته بجهت ان که می بیند که بارانی که
 در نزد آن واقع شود موجب کثرت گیاه و باران از این بود که
 بر عزم عرب و آن تصحیح شود و نیست مستحق از ثور است یعنی کثرت مال
 و ثور از جهت صورت کواکب است یا بجهت تعبیر و این منزل است

در این مواضع از مشهور تر است
 در این مواضع از مشهور تر است
 در این مواضع از مشهور تر است

از نهادن در سر الف و مخوم الزمان خوانند و چون نگاه کنند در آن وقت
 که دریا طلوع کند گویند رو سخن و سخن از قدر اول از جانب شمال بان
 طلوع کند در آن مواضع و ازین جهت او را رقیب ازین گویند بلکه
 میان هر دو مقدار در نمره بالا بود ازین حیثیت خوب رقیب است
 مشفق از عیوب یعنی باز داشتند نگاه بان باز داده بود از او
 و حیثیت بر منقلب صورت ذین العنان است که از این معنی است
 که پندوان بر صورت مردی بود بر یا پنداده و بیست دست غنائی
 گرفته و بیست تازیانه و کواکب این صورت چهارده است ازین
 جمله که کواکب است از اعظم قدرات بر روی بطلیوس و از او
 قدرانی نیز و این صوفی که با حیثیت و در آن بر شش منتهی از او
 بود و بر زاده منفرجه بود و ازین جهت میان کعبه و این
 قمر شمالی بود و ازین جهت از کعبه و این العنان و قمر
 و بشو خوانند و چون بر روی مقدار نمره بالا طلوع کند گویند
 رو سخن و سخن از قدر اول بر این در پس او بخوبی مایل که با همان
 گویند دیگر ازین تا یکتر همه از این قدر ثبات بر صورت
 کتابت حد دال باشد بلکه بر صورت رقم هفت از او قام
 منتهی این کواکب رو سخن و ترید بر طرف دال بود بمنزله جسم جنوبی
 نور است ازین جهت از این است و آنکه بر طرف دیگر
 است بمنزله جسم شمالی که است و آنکه بر زاده دال است بمنزله

بیشی آن و این منکر و بر است که منزل چهارم است از منازل قمر
و تیسرا و بدین توان بخت و دور و بخت است مرثو را و از این جهت
او را تاج النجم و تالی النجم و عادی النجم خوانند و از این پنج نیز گویند
و در آنکه مقدار یک پیکر بر یک شکر که مقدار فو موده است شش ذراع
بود و تقریبا هم بعد میان او و اینان چهارده درجه در سطح است
و میان او و حقوق پست و درجه و نیم و مقدار همدو درجه و نیم
در رأی العین یک ذراع بود چنانکه این صوفی در کتاب خود که گفته
است و مباح که درین باب لغوی نیز مذکور شود و مراد همان شش
ذراع بود و بعد بین الکوئین قدسیست مابین آن دو کوکب از دایره
ان م علیه که بر کمر دو کوکب گذرد بشرطی که از نصف دور زیاده نباشد
و بعد از این و بران صورت جورا بر آید که عوام از ایشان را خوانند
و مبین آن چهار کویند زیرا که بر صورت مردی بود با کمر و کلاه و لباس
بر کمر سینه دست راست عصای بالای سر گرفته و دست چپ در آستین
گشوده و آستین انداخته و این چهار جنبیت و کوکب او می و
و تسمیه این مجوز است بیاضی اگر که کوکب او است و چون از او رفت
موسسندی را که یند که وسط او سفید بود و پر دو دست کوکب برای
سه کوکب که این است که بر کمر صفت اند همه از عدد ثانی و این از
الجزا و از نظم الجوزا و حقا را بخود او نظم و نقل گویند و سواره و کشتن
با ستم اما آنکه بر دست راست باشد و بر کمر و کلاه است از جهت

اوست روشن تر بود و سه تر و از اصف قد اول است از اید الجوز
 ایچ و شلب الجوز که چند و از ارتفاع گیرد و اگر به شلب ایسر است از
 قدر ثانی است و از و نیز ارتفاع گیرند و از اید الجوز ایسر در شرم
 و ناخذ که چند و از دو پای او که در هر یک کمره شلب بود که از این
 اجزا که چند و این که کوب متحد است در یک صفی که در تحت کمره
 است یکی از قدر رابع و دو از اصف قد ثالث پاهی به روشن
 تر و بر رکت بود و از قدر اول است و از و ارتفاع گیرند و از اید الجوز
 ایسر و رابع الجوز اموانند و بر میان دودست او از طرف ایمل
 بدست جبهه کوب خرد بهم پیوسته مانند نقطه که بر حرف نشاند
 و بطایفه آن هر سه کوب را یک کوب سجایی گرفته و موقعی که طاق
 شلت را در طاق و عرض در جدول آورده از راس الجوز که از اید
 کوید و معک که مژله نیم است از شال فلان بود و از جهه آنکه منزل
 نیم ازین صورت گرفته اند به یک سوم را که نهایت منزل نیم قسمت
 منطقه از اینجا بود نیز جدا گویند و قمره شلب بر محاذ این منزل گذرد
 و هفت در تحت صورت دایره صغیر سفید باشد بر بملوی جبهه
 یا بر پیشته آن و اخبار فید از علامات شامت دارند و بر شلب
 جوزاد و ستاره بزرگ در روشن بر جبهه ایچ و دسوی جبهه که از اید
 دایره لکینه نینداخته اند و حوام از راس کاه کسان گویند و دای
 مختار است که از اید که کوب سجایی اند متعارف و از اید متعارف

که افغانی رت و خانیه است واقع در هوا و عدم اختلافی منظر آنها در هوا
نیست بر یک حال مگر بر این دعویست میان ایشان دو نیزه بالا باشد و
عربا بعد میان ایشان نیست و پنج درجه و کسریست و آنچه در بعضی نسخ
واقع شده که میان ایشان سه کلمه بالا است سهوست یکی غنیمت بالا و دیگری
بنهال و جنوبی روشن است و درجه اعظم قدر او است شمالی
سهم خمر و خود تر بود و هر از حد را اولست نه از صغر او چنانکه بعضی
گفته و با هر یکی کوکب فرد بر می آید بر حد دوم که دین صوفی آورده است
که بعد میان شعریانی و مرزم اسم کردیم است و میان شعری شامی و مرزما
او دو کمره آن دو ستاره بزرگ و شعری اند بزرگتر را که جنوبیست
شعری یانی خوانند و جنوبی او جانب یمن بود او از کوکب
اکبر است و این صورت یکست روزه بر دینال صورت جبار و این
جنت از اکبها گویند که شعری یانی را نیز تمام اکبها گویند
و کوکب شمس صورت اکب بزرگ است و این شعری بر دین است
و مرزم او بزرگ است راست او و خود تر را که شمالی است شعری
شامی گویند جنت آنکه شیب او در جانب شام است و او از صورت
کبار صغریست و کوکب او یعنی شعری شامی است با مرزم آن نسبت
از اکب صغریست که شیب او است با و کوکب شعری یانیست
با مرزم آن و یانی را جزو گویند و شامی را عظیم و و عبور در لغت
نکته شمس است و غمها فرو پوشیده شدن چشم از بسیاری اشک

اشک و از فو افات عربست که این دو شعری خواهران سهیل اند
 و میان جود او سهیل تزوجی واقع شده بس سبیل نیت جود او
 بشکست و بجانب جنوب گرفت شعری بعد از آن از حجه بگذشت
 بر تفرای او ازین جهت او را جود کردند و شعری شامی بر خاقت
 چند افی بکلیست که چشمش بر خنجره شد بدین سبب او را غنیا
 گفتند و آن ستاره که با هر یک بر آید مرزم خوانند و مرزم شعری
 شامی از قدر اربع و این کو اکب که از اولی باب تا ایجا مذکور شد از ایشان
 در افقش ظاهر شوند و در زمستان اول پس و این علامت و چون
 شعری یا فیه قریب بنصف النهار رسد در جانب جنوب درین یافت
 که کبی باشد روشن از قدر اول و آن سهیل است و او از کو اکب صورت
 سفید است بدینال جنوبی سفید و ابتدا کو اکب سفید از دینال کو
 کلب لا که بود و کو اکب او جمل و پنج است و در مقابل شعری
 شامی از جانب شمال دو ستاره برآید در روشنی نزدیک
 بیکدیگر هر دو از اوسط قدر ثانی اند و آن هر دو ستاره را ذراع مسموم
 گویند چه مسموم است طلوع او بر طلوع ذراع مسموم که شعری مکی
 است با مسموم و این هر دو را ذراع بهمت آن گویند که برد و ساق دو
 دست صورت است که اند بر عم عرب و ذراع مسموم منزل منعم
 است از منازل که هر یکی را کائنات نام گویند چه هر یک بمنزل را
 یکی از توأمین اند و آن صورت دو آدی است متعانی و اکثر کو اکب

در این کتاب
 از انوار الایات و از انوار الایات
 در این کتاب

ایشان در شمال مجرای است و با پای ایشان بر نفس مجرای و کوکب صورت
ایشان هزده اند و این صورت عظیم است از صور منقذ البروج و انرا
بجای مجرای خوانند و بپشت منقذ کوکب و انکه اول براید و جنوب
نزدیک بود انرا راس التمام المقدم و مقدم الذراعین گویند و دیگری
راس التمام الموقوف و موقوف الذین و در عقب ایشان مقدار دو
نیزه بالا چهار کوکب می آیند بر خط منقذ البروج و منقذ البروج
مساهله است و از پنجست است که در بعض نسخ انرا منقذ البروج
و بجای ان نفع متعرج می باید زیرا که ان دو کوکب شمالی ازین چهار
کوکب مایلند بجانب مشرق و ان دو کوکب دیگر بجانب مغرب
صورت ایشان بر کردن و سینه صورت انرا که پنجم است از صور منقذ
البروج و سوادن بجانب مغرب است و پشت ان بجانب شمال و کوکب
نفس صورت او ثانیست و غایت اند و این چهار کوکب طالع
بر خط انکه بر مشاخی اسد است و جهت نظر انراست از منازل قمر و این
چهار کوکب انکه بر جنوب مهمه است و بزرگتر بودجه از قدر اول است
در بر شمال مهمه است با انکه در جنبه کوکب اعظم است عرض از قدر اول
اند و ان دیگری از قدر ثانی انرا طالع الاسد خوانند چه بر محل قلب صورت
اسد است و انرا طالع کبیر خوانند و در جنوب انرا طالع ثور خوانند و در
نکته از او طالع ثور خوانند و در حواله انرا طالع کبیر خوانند و بدین سبب
انرا طالع اسد خوانند و چون بر کردن صورت مشاخی است او را طالع

وقت الشیخ نیز گویند و بنجام بر شکل ماریست و هر سه او چهار کوب
 متعاقبت در پایین قلب اشد و شعری شامی و نهایت ذنب
 او در جنوب پس که اغزل است و کواکب او جیت و پنج است و ثواب
 مادر بزرگ را گویند و بر عقیده اهل کشته است بر روی
 ثانی هم از کواکب اشد و انراط خوانند و از ان انشاع برند و نگاه
 دیگر در جنوب او مایل به جانب مشرق از کواکب اشد و بعد میان ایشان
 دو کوفتم است تقریباً نزدیک به او و در وسطی به از قدر زائده است این
 دو ستاره را از قبوه خوانند به بمنزله زبرج استات نزد هر بعضی میان
 دو کوفتم و نزد منجمان این دو ستاره به موهوم صورت است و نزد
 منزل یازدهم است از منازل قمر و از اعرافان نیز گویند و بخداست
 است که از او را قدر اول است چنانکه در کتب این فن ثبت است
 ایشان بهرمی آید از کواکب اشد بمنزله ذنب و نزد منجمان و از جهت
 از ان ذنب اشد گویند و بمنزله دعا قضیب او را در عرب و بدین
 سبب از ان قب اشد خوانند و این منزل دوازدهم است
 از منازل قمر و از اعرافان خوانند به در وقت ظهور وقت الشیخ و
 از عوارض منفرد شود بر بردودت و در وقت سقوط او بر ملک
 بود و در وقت صدمه بخداست و الا بلکه بکینست و نیم جمعه
 حرف و سماع بکینست و یک روز روشن از اصراف
 اول تنها بهرمی آید و بر جانب شمال ان بعد سه بیزه تقریباً

این کواکب از کواکب اشد
 و از کواکب اشد
 و از کواکب اشد

سجده

اعول

بعد میان سماکین سی و چهار درجه است و این در بعضی نسخها واقع
 که بعد چهارمین خط است شماره سخت بزرگ و روشن از اعظم
 قدر اول یا از اول او بطلان اقوال و یکستاره تا و یکتر از قدر ثالث
 بر بعضی دو کمره یا مقدم بر او با گوشتی ایدان دو ستاره روشن را سماک
 خوانند بجهت علو و ارتفاع ایشان در جانب شمال و معنی سماک
 ارتفاع است و هر سر سماکین را دو ساق اسد خوانند روشن
 تر از ساق یعنی وان در کمره ساق کبری یکی که تنهاست از سماک
 سماک اعزول خوانند چه با او هیچ سلاح نیست چنانکه گمان سماک دیگر است
 چه اعزول بی سلاح را گویند و آن هر سه دست و جبهه است که صورت
 ششم است از صورت منطقه البروج و آن به صورت زینست که دامن
 فروانداخته و دست چپ او بخته و دست راست برداشته و این است
 راست خورشید گرفته است و کواکب شمس این صورت بیست و شش
 اند و عوام این صورت را سبند گویند بزرگم آنکه آن کواکب متعارف
 که بر شمال صرته است و مشابیه خورشید که از اقلیه گویند و صغیره از
 آن جمله است از کواکب عذراست و همچنان سماک اعزول را آنها سبند
 گویند و سماک اعزول منزل چهاردهم است از منازل قمر و در پیش
 سماک اعزول مایل بطرف جنوب سماک کبر و روشن است از قدر ثالث
 بر شکل مغرغی و آنها را بنجر خوانند و روشن سماک اعزول گویند وضع
 شمالی آن مغرغی اقصر است و کواکب مقدم از آن ضلع بر بال راست

راست از آنرا که تمام کینه اند از جناح العرب خوانند و آنرا کوکب صورت
عرب منته اند و دیگر که از حسن ترو و شایسته که راجع کوکب روان
خارج صورت عواست که انوار خراج و تقاریر نیز گویند و قریب
زنانی که جب او و آن بر صورت مرد است سر و دست هر دو را
کوکب افراز کوکب بنات نعش که بر جای است و دست نیست
اول و غنچه از بس کوکب صورت ملک و باین دست عصای پادشاهی
سر گرفته کوکب نفس صورت عواست و دو است و سمار
راج را حارس السما و حارس الشمال نیز گویند چه در آن موضع
همه شب می نشیند و آن ستاره که با او است بر ماقب جبه صورت
عواست از راج راج گویند و مشهور است که این کوکب را ملک
کوکب دیگر هم ازین قدر ثبات که از دنبال سما که راج است بر
سه که تقریباً میان بجانب شمال و در راج راج گویند و در او چهار
با و لا شب سما که بر میان سما نشاند در مقابل سر و مواضعی
که عرض آنها مساوی بود از بعد از آنها دو سما که از در راج
و مغرب او در شمال و در مشرق سما که راج تدر و در راج
منته ستاره بلکه هشت ستاره باشد بر شکل دایره تا تمام که علم
از امانه شکسته و کاسه دروا
شمالی گویند و یکی از آن کوکب است
از اینر فک و غیر فک گویند و ظاهر است که کوکب را منته

تیم شایسته

بهجت آن گفته است که کوکبی بر یک طرف رفته آن دایره است
از قدر سادس است و تیکر ظاهر میشود و آنچه بعضی درین مقام
گفته اند از کوکب تکمیل کدام از قدر سادس نیست غلط است
و چون تکمیل آن آسمان رکن در جانب جنوب است و آن تکمیل
که صورت هشتم است از حد منطقه البروج و کوکب است و یک
نزدیک رکن یعنی النهار و از آن کوکب روشن تر شده بود و در
از قدر ششمی که باد و ستاره دیگر تار یکتر شده از قدر ثانی از دو
آن باشد بر خط مقوس آن شده روشن را قلب القمر خوانند
هم بر خط قلب صورت عوفیست و این منزل هفتم است
از خازل قمر و آن دو ستاره که بر دو جانب اوست از انبساط
خوانند و خط را گردان گویند و بدانکه قلب القمر و شمس واقع
در اکثر بلاد با هم طلوع کنند بدینجهت هم معرفت شود واقع
را در ذیل معرفت قلب القمر مایراد میکنند و مینویسد و ستاره
ایست روشن از قدر اول که در میان آسمان گذرد و یا دو ستاره
خرد از آن قدر رابع که از عقب آن باشد بر مثال مثلث فرد که متساوی
ان ضلع باشد و عوام از آن یک یا بر خوانند و در آخر باستان در
اول شب بر سمت کوکب بود در بعضی مواضع از آنست واقع
گویند بهجت مشابهت بکسعی بالهای خنجر را فراموش نمودند
و آن دو کوکب صغیر غزل دو بال اند و این کوکب با بخت

با هفت کوب دیگر در حوالی کواکب صورت لیلیا اندک از او
 و سلطنت و صفت و مغز نیز گویند و آن بر صورت منکبش است و دیگر
 بکلاه عجمه و در مقابل او از سمت مشرق و جنوب نزد دیگر کواکب
 در حلقه ستاره روشن بود از اعظم قدرانی و در میان دو ستاره
 دیگر تاریکتر بود و اقد ثالث که بر شمالی خاصستیم باشد و معلوم
 از اشیای این نواز و گویند و خوب که خوانند از ستاره روشن شود
 طایفه بود و آن دو کوب دیگر بنیاید یک کسب بال بکشد
 بود بکشت پریدن و این هر کوب از صورت عجمه و کواکب
 او نه است و این کوب درش در مابین الکلیتین است و او
 کوب شمالی بر منکب جنوبی بر گردن او چنانچه از صورت کواکب این
 صوفی مستفاد می شود و این یعنی درین مقام گفته اند که یکی
 از این دو کوب جایگزین از قدر معلوم است و بر منکب است
 و آن دیگری بر منکب عجمه است و در جانب جنوبی کوبی است
 روشن از قدر اول و در حوالی آن بدان روشنی کوبی دیگر در
 نسوین بر خط مقوس باشد شبیه مستقیم و بعد از او در طرف
 بقدر شش نیزه است تقریباً و او شش است و این صورت چون چیزی
 و صورت ساکت الهام صورت یازده است از صورت منطقه البروج و صورت
 است بدو دان و این صورت مدیست بر پایه ایستاده و یک است
 کرده گرفته و آن بریزد و این را تا آنجا که در میان صورت جنوبی

که این کوکب روشن است و از جهت انزال نم گویند و اگر
 ساکن است و از جهت و کوکب صورت جنوبی یا زده بغیر از این کوکب
 روشن و از انزال نم گویند اسرار و روشن از اعظم
 قدر باشد بر بعد و نیزه از اذن قنطس جنوبی گویند و در حال
 اذن قنطس جنوبی به بعد یک نیزه و نیم کوکبی است از نصف
 قدر باشد از اذن قنطس شمالی خوانند و این اقنورادر
 ارباب لاب نشو کنند و در وقت ارتفاع کوفتن بعضی آن
 روشن تر است و دارند و برین جهت غلط فاحشه واقع شود
 و کوکب قنطس است و دو است و قدر صورت حیوان بحیث
 که انرا دو پاست و ذی بی جوز ذنب مرغی و ازین دو کوکب
 بدو شعبه است و در جنوب ذنب قنطس جنوبی بر
 بعد سه نیزه تقریباً قریب بافق کوکبی است از قدر اول
 و از کوکب اخر است از کوکب صورت نهر از او انهر خوانند و کوکب
 صورت نهری در چهار است و ازین انهر از تحت رطل المیزان
 بود و انتهای آن این کوکب مذکور شود و در عقب رطل بر بعد
 سه و نیزه است که کرسی ایند بر شکل معاین و عظام انرا طبع
 و در پشت
 نزدیک است از معر در است نهر از این طبع پس و از اگر قدر رابع
 برای این صوفی انرا محمود العلیب و ذی القدر تعیین گویند و از

و از آن آریخی بگردان حلیله و عود او همه از کواکب صورت
 و لغین است و کواکب این صورت ده است و یکی میو نیست
 از حیوانات نهیها بر شکل خیل منقوش که غریق را بر ناله و با کنار
 کور و چون سرین را قاعده سازند که کسی تا ریکه از بطنان از ناله
 بالشت از سوی مغرب با ایشان بر شمال مثلثی شبیه بمقتضای
 الاصلع بعد از آنرا اس که او خوانند به منزله هر صورت خواهد
 و آن صورت در سمت بر این تاده و یا یهای آن بر شمال به نظر کن
 و بهر دو دست خود ماری گرفته و سر آن مار به جنوب کواکب
 است و به جنوب نیز فک مایل بطرف مغرب کواکب است که
 از اصف قد داشت و با سماک راجع و نیز فک بر مثلثی است که نیز فک
 بر زاویه علمی آن مثلث بود و آن بر کردن صورت این جهت بدین جهت
 از اصف قد خوانند و کواکب خوانند و بهمار است و کواکب خوانند
 و کواکب دیگر از قدر ثانی از جانب شرقی با این نه یعنی با سرین هم
 بر شمال شایق بود و مثلث الاصلع و آن سار بر میان مجره باشد و از
 رافا و ذنب الراجاج خوانند و در جاج بر صورت مغرب برنس عجمه کردن
 در از باها باز کشند و کواکب کن عجمه اند و بر سر آن کواکب است برنس عجمه
 از اصف قد داشت در جنوب کواکب سه و اربع بر ناله و نیز فک مایل با
 شتار الراجاج که بهر در پیشی بهر در جهات کواکب است و از قدر ثانی
 فک شبیه بمقتضای طالع عرض مجره یکی از آنها بر بال راست و جاج است

و کواکب
 این جهت
 بدین جهت

و کواکب
 این جهت
 بدین جهت

و یکی بر سینه و در بالا جیب و این چهار کوکب را عرب خوانند که بدو ذنب جامه
 بجهت اگر تا این چهار است انرا ردف گویند و معنی ردف تابع باشد و بعد
 از آن بر حقه چند کوکب در روئین سینه یک نزدیک همه از قدر تا شش می باشد
 و ایشان از کوکب ذرات الکسی اند و آن بر صورت زنی است بر کرسی
 نشسته که انرا قایمه است چون قایمه و پاها فرو گذاشته و کوکب او سیزده
 است بر صورت شتری و عوام انرا شتر گویند و ازین کوکب ذرات
 الکسی چهار کوکب بر فطی اند ششم بمستقیم که برهه را قطع کرده است بر
 عرض و ایشان بر بدن نشاند و از طرف جنوبی آن فطی شتر قوس از
 کوکب خیمه خارج شود و متصل شود به چهار کوکب شتر که بمنزله شتر
 بود و آن سطر قوس بمنزله کردن آن بود و در وقت این کوکب در جنوب
 جبهه و کوکب دیگر که باید از قدر راجع قریب یکدیگر و آن بر دست
 شتر است و کوکب سجایی که بر نفسی جبهه است و تحت این کوکب
 بر بدن شتر است و این صورت شتر از صورت شتر و صورت شتر و صورت
 کمانه بلکه کوکب آن بعضی از ذرات الکسی است و بعضی از مزه سلسله
 و بعضی از حامل راسی العلوی و بعضی از غیر هم سود و عرب این کوکب
 روشن را کف الخفا می گویند که از نزدیک تر با سطحی قوس
 از کوکب خارج شد
 بدینا که بدو این
 بمنزله یک انگشت عطف بر کرد باشد اما اهل نجوم از این

از آن مشاگردان یکن که در بیشتر ایام از آن جهت که
الفاظ گویند و صاحب نهایت الماد را آورده است و چون که
نصف آنها رسد و آن وقت دعا مستجاب شود و ادعای غلام و بران
مستطوف شود که از این ایام گویند که کسی است روشن تر از مهر که از آن
از قدرانی از افراسیاب را خوانند و آن برهملوی صورت بر یکای
است که مشهور است به نامی راس الفول و ازین جهت از جانب
برای او کاین گویند و آن بر صورت مردیست بر پای چپ استاده و پای
راست برداشته و دست چپ سر غول گرفته و دست راست
بر بالای سر آورده و برینا با سس غول که کسی است رخ خوار
و هنر صغر قد خافیه و آن در جنوب به جنوب بر سر او نشانی
مقدم برو نزد یک با و در روشنی و آن راس الفول گویند و چون
صورت نافه بنصف آنها رسد و در جنوب آن قریب بنصف
انها چهار کوکب و شش باشد و از آن جهت که از آن
ثانی بر صریح و کعبه که صریح شمال از مرجع
از صلیب جنوبی است از آن جهت که از آن جهت که از آن
و این بر صورت کسی است که در دوی ندارد و کوکب او نیست است
آن کوکب که در او بر شرقی شمال است و او از آن جهت که از آن
در شرقی جنوبیست جناح الفول و آنکه بر غرضی شمالیست و آنکه
مستطوف دیکر از آن و در این چهار کوکب که از آن خوانند و این جهت

صورت ساقی که از کمر بیاورد و دم است و نیز دلو مانند سبب عادت و در کمر
نیز که از کمر بیاورد و دم است و نیز دلو مانند سبب عادت و در کمر
و این هر دو از خازن فرزند و سره الف که منفرست میان صورت فرس
افعلم و صورت مره صله و بر سران صورت نیست بدین سبب از اسکا
السلطان و اندوای بر صورت شافی است و شیار باز کشید و در هر یک از
دست او یاد و پای او بر اقلان احوال زینر سبب و کو اگر این نیست
و بر است لوی کو که که جراسا است از اقله کو که روشن و رخ از
قدرالش جراسا بلیوس و از اضرمانی برای این صوفی بر دنیا
سره الفرس لعدا رخت که تخمینا جان بجانب شمال و بر جلوی این
صورت و ازین جهت از این سلسله خوانند و او باطن الکوت
نیز که بید بخت اند که صورت مای است که در زیر سینه صورت نافه
حاصل افش و بعضی که است سلسله و بعضی که کو که صورت ممکن
که صورت و دارد و است از کمر و منفر و این ممکن است بر صورت
دو مای اند که در دست و در سینه است متصل است به سینه و فرس
از کو که کو که صورت ممکن است و چهار اند و رشا از خازن فرم ممکن
باطن الکوت است و از دخاله الکوت بر بعد یک نیز که کو که روشن
بی اید حایل بجانب
سلسله است از اهر جل
ناتر بر جنوب جانب سلسله و جل سلسله که با ایشان بر سلسله است

[illegible]

[illegible]

۱۵۹
تجربیت در جبهه و در دقیقه بر مواضع آنها که بطریق در خطی
افزودیم و ما بین تاریخ موضع ثوابت در جدول محاسبی هر روز و هر
و هر پنج سال شمسی جبهه است و حرکت ثوابت در این مدت است
و جبهه و در دقیقه باشد تقریباً یکد بر تقدیری که حرکت آنها در وقت
و شش سال یکد ربع باشد چنانکه رای اکثر اهل ارض است و اکثر
موقت مواضع آنها بود و تاریخ دیگر بهر یازده سال ده دقیقه برانچه
در جدول است باینکه از جدول استخراج مطلوب موفر بود و از آن نقطه
کرد اگر مقدم بود تا مواضع این کوکب در آن سال مطلوب حاصل
اید و اما در وقتی اینها همیشه یکسانی باشد و بدانکه هر کوکب از این
کوکب که عرضی او زیاد از ضعف میل کلی بود اگر شمالی بود مخصوص
بود باسط لایب شمالی و اگر جنوبی بود باسط لایب جنوبی و کلاً از
ضعف میل کلی کمتر بود مخصوص بهیچ کدام نبود علی الاطلاق لیکن
چون بعدش از معدل آنها زیاد از میل کلی شود اگر جنوبی بود و اگر
در باسط لایب شمالی نشین شود و اگر شمالی بود در باسط لایب جنوبی
نشین شود اگر کسی که انقباض و سردی و در ذی و مغار و اوج
مخصوص باشد باسط لایب شمالی و اگر انقباض و سردی بود باسط لایب
لایب جنوبی و چون ایضا و
شود که در این تاریخ قلبه و در دم الحوت در باسط لایب شمالی نشین
شود اگر کسی که در این تاریخ و باطن الحوت و باطن و در سلسله و در سلسله

هم معرفت الیه و عین حق و قرن الشور و راسی القوامین و علم الکس
 و کمال راجع به فکر و فکر النور در مطالع جنوبی نقش نشان
 کرد و نموده کتب باقی درین تاریخ در عدد و مطالع نشان
 نشان کرد و این همه بر تقدیر نیست و هر قدر ضعیف بعد از قطر مدلول
 اعظم باشند و اگر قطر ضعیف اعظم از قطر مدار بود چنانکه در اکثر
 اطالع جنوبیست بعضی کواکب مخصوص بیکر اطالع بود و در
 ان اطالع بیکر نقش نشان کرد چنانچه غنی نمایند اینست بخامی
 سخن در معرفت مطالع و انداعلم بالاصواب بعبادت سید
 و نهایت این باید روشنی قلم نیز کام و جیش خاتم بی آرام در قطع
 منازل و طی و احوال جمع و ترتیب اجزاء کتاب شمس و جیش با بر
 در معرفت قواعد ان اطالع و در جید الاف که بزبان راز

از تاریخ سال این نیز باز

بگوید و الحمد لله ربنا

و آفر او الصلوة

والسلام

علی رسول

دایمی

تسبیح

نعمت



